



❖ **نکته:** بهتر است با وجود کسانی که برای قضاوت کردن کافی هستند امر قضاوت را ترک کنند چون کار بر خطر و در معرض تهمت هستند.

ماهیت قضاات

جور و حکم

مراجعه مردم

به آنان

← قاضی جور کسی است که جامع الشرایط قضاوت کردن نیست.

← حرام است مراجعه کردن به قضاات جور

← این مراجعه گناه است.

آنچه که اخذ می کنند

← حرام است اگر این باشد.

← حرام بودن آن حمل اشکال است اگر عین باشد.

❖ نکته: اگر گرفتن حق منوط به طرح دعوا نزد قاضی جور باشد بعید نیست که جایز باشد همانطور که گرفتن حق متوقف بر سوگند دروغ باشد که جائز است.

بر قاضی که واجب کفایی است

← اگر محتاج باشد. ← جایز است.

← اگر غنی باشد. ← جایز است.

در صورت واجب عینی بودن

← اگر نیاز داشته باشد. ← جایز است.

← اگر نیاز نداشته باشد. ← جایز است.

ارتزاق

قاضی از

بیت اعمال

❖ نکته: هر چند بهتر است در صورت بی نیاز بودن از نیت اعمال ارتزاق نکند.

اخذ دستمزد و

اجرت

از دوطرف دعوا گرفتن اجرت و دستمزد ← جایز نیست خواه قضاوت واجب عینی باشد یا کفایی

اعطاء و اخذ رشوه

وام است

اگر به این خاطر باشد که قاضی به جهت رشوه حکم به باطل دهد.

❖ نکته: اگر گرفتن حق متوقف بر اعطاء رشوه باشد.

بر دافع جایز است.

آخذ حرام است.

➤ اگر صاحب حق برای گرفتن حق خویش نیاز به پرداخت رشوه نداشته باشد بهتر است که رشوه دادن را ترک کند.

واجب است

که رشوه گیرنده رشوه را برگرداند.

❖ نکته: در حرام بودن رشوه فرقی ندارد که تحت عنوان رشوه باشد یا هبه و هدیه و بیع محاسباتی

رد یا عدم رد

دادرسی

برخی معتقدند

همانگونه که در برخی از حالت ها شهادت برخی افراد قبول نیست قضاوت هم قبول نیست.

شهادت فرزند علیه پدر خود

مثل:

شهادت خصم علیه خصم خویش

❖ امام خمینی (ره): اقوی آن است که حکم قاضی نافذ است.

موارد عدم

نقض و نقض

حکم فقیه

← اگر طرفین دعوا خودشان را نزد فقیه جامع الشرایط مطرح کنند و براساس موازین قضا حکم صادر نماید

← طرفین دعوا را نمی توانند نزد حاکم دیگر طرح کنند.

در این حالت

← حاکم دیگر حق ندارد به آن واقعه نظر کند و نیز حق ندارد آن را نقض نماید.

❖ نکته: رضایت طرفین برای بردن دعوا نزد قاضی دوم جایز نیست.

هرگاه یکی از طرفین ادعا کند که حاکم اول

جامع الشرایط نبود مثل آنکه ادعا کند

قضاوت مجتهد و عادل نبود :

دعوا مسموع است.

در این حالت

حاکم دوم می تواند به آن واقعه نظر نماید.

حاکم دو می تواند آن حکم را نقض کند.

اگر عدم صلاحیت حاکم اول ثابت شد

مثل آنکه حکمش مخالف ضروری قصه باشد.

هرگاه ادعا کنند که حاکم اول در اجتهاد (نظر اجتهادی) خویش دچار خطا گشته است

حاکم دوم نمی تواند حکم حاکم اول را نقض نماید.

در صورت احتیاج حاکم به مترجم

← باید مترجم دو شاهد عادل باشند.

شرایط معتبر در قاضی

- ❖ بلوغ، عقل، ایمان، عدالت
- ❖ اجتهاد و مطلق
- ❖ مرد بودن، رضایت مولد داشتن،
- ❖ نسبت به کسانی که در آن بلد یا نزدیک آن بلد هستند اعلم (عالم تر) باشد.
- ❖ حافظه قوی داشته باشد و فراموشی بر او غالب نباشد.

❖ **نکته:** هرگاه فراموشی به گونه ای باشد که اطمینان از وی سلب گردد، اقوی عدم جواز قضاوت وی است.

- ❖ بینا بودن : محل نظر است هر چند نابینا بودن خالی از وجه نیست.

راه های اثبات احراز صفات ده گانه در قاضی

- ❖ از طریق وجدان
- ❖ از راه شایع شدن به گونه ای که علم و اطمینان بیاورد.
- ❖ از راه بینة عادل

❖ **نکته:** در مورد دو صفت اجتهاد و اعلم بودن، شاهد باید باخبر باشد.

ثابت شدن وجود شرایط در قاضی :

شرط است که وجود داشتن شرایط قضاوت در قاضی برای هر دو طرف دعوا ثابت شود.

قضاوت براساس فتوای غیر

اگر قاضی براساس فتوای مجتهد دیگر قضاوت کند ← اشکال دارد.

قاضی باید براساس نظر خودش نه دیگران حکم دهد هرچند قاضی دیگر اعلم باشد.

انتخاب

هریک از

طرفین یک

قاضی

۱. یا یکی از دو قاضی اعلم است ← انتخاب قاضی اعلم مقدم است خواه مدعی برگزیند یا مدعی علیه

۲. هر دو از حیث علمی برابرند. ← انتخاب قاضی که توسط مدعی صورت گرفته است، مقدم می شود.

یا یکی از دو قاضی اعلم است. ← انتخاب اعلم مقدم است.

اگر هریک از آنها از جهتی مدعی و از جهت دیگر

یا دو قاضی برابرند. ← ظاهراً به قرعه رجوع می شود.

دعوای بین قاضی و فردی که قاضی نیست

➤ باید دعوای غیرقاضی ، بشنود.

➤ باید وی را احضار کند.

➤ بر آن فرد قاضی واجب است که در صورت درخواست وی برای حضور در محکمه اجابت کند.

➤ قاضی حاکم معکف است از حیث آداب قضاوت عایت تساوی را نماید.

موارد تنفیذ

و نقض

حکم قاضی

اول توسط

قاضی دوم

← حاکم دوم می تواند حکم قاضی اول را تنفیذ کند و گاه واجب است که تنفیذ نماید.

← هرگاه در اجتهاد یا عدالت یا سایر شرایط قضاوت وی تردید کند. ← جایز نیست حکم وی را تنفیذ کند. مگر آنکه وجود شرایط در و برای حاکم دوم احراز گردد.

← در صورت شک صحیح بودن حکم وی ← جایز نیست نقض کند.

← در صورت یقین به اهلیت نداشتن وی ← باید نقض کند.

حدود علم قاضی :

- قاضی می تواند براساس علم خود هم در حق الناس و هم در حق الله حکم صادر کند.
- اگر بینه باشد و مخالف علم قاضی باشد. ← جایز نیست براساس بینه حکم صادر کند.
- اگر قاضی بداند که سوگند خورنده از نظر وی به دروغ قسم می خورد، جایز نیست براساس قسم حکم صادر کند.

❖ **نکته:** در این موارد چنانچه قضاوت بر وی واجب عینی نباشد، بلکه کفایی باشد می تواند این مرافعه را قضاوت نکند.

حکم قبلی خاطرش هست

جایز است دوباره حکم صادر کند هرچند دلیل حکم خاطرش نیاید.

حکم قبلی خاطرش نیست

✓ یا بینه بر صدور حکم قبلی اقامه می شود. ← جایز است دوباره همان حکم را بدهد.

✓ یا خط و مهر و امضاء خویش را ببیند، یعنی یا اطمینان حاصل می کند، می تواند همان حکم را بدهد.

در صورت تغییر رای جدید با رای قبلی وی

✓ یا رای سابق درست بود و مطابق توازن قضا بود، جایز است همان حکم قبلی را تنفیذ کند.

✓ رای سابق نادرست بوده مثل آنکه مخالف با حکم ضروری فقه با اجماع قطعی بوده است ← واجب است حکم قبلی را نقض کند.

← جایز است تنفیذ کند بدون آنکه درستی حکم را پیگیر شود.

← جایز نیست به حکم قبلی حکم دهد، در صورتی که نمی داند رای او با رای قبلی قاضی اول موافق هست یا خیر.

در صورت موافق بودن رای قاضی جدید با رای سابق

❖ ظاهراً حکم قاضی جدید در ماهیت موضوع و واقعه اثری ندارد، اما از حیث اجرای حکم اثرگذار است.

❖ نکته: در جایز بودن تنفیذ فرقی وجود ندارد

➤ که حاکم اول زنده باشد یا مرده

➤ بر اهلیت قضاوت باقی مانده باشد یا نباشد.



البته به شرطی تنفیذ جایز است که باعث نشود مردم تصور کنند که حاکم قبلی همچنان دارای اهلیت است یا خیر.

رسیدگی

دوباره یک

موضوع که

قبلاً حکم

صادر کرد.

تنفیذ حکم

قاضی

دارای

اهلیت

توسط

قاضی دوم

امضاء حکمی که

حتی صحیح و مطابق با قواعد باشد توسط قاضی غیر شایسته صادر شده باشد.

جایز نیست بلکه نقض آن واجب است خواه مراجعه را نزد وی ببرند یا نبرند.

فرقی ندارد که

عدم اهلیت:

❖ یا به خاطر مجتهد بودن، باشد.

❖ یا به خاطر عادل نبودن (فاسق بودن) باشد.

عدم تنفیذ

حکم قاضی

که اهلیت

ندارد.

راه های علم به صدور حکم قاضی

❖ علم و یقین حاصل می شود:

➤ به صورت شفاهی (قاضی دوم نزد قاضی اول شفاهاً شنیده باشد).

➤ به تواتر و یا از راه های دیگر

❖ نکته: جواز حصول یقین از راه اقرار محکوم علیه اشکال دارد.

❖ دیدن خط و امضاء قاضی اول کفایت نمی کند.

❖ اگر بینه اقامه شود که قاضی اول این حکم را صادر کرد تنفیذ آن جایز است.

وظایف قاضی :

- ❖ تساوری
- ❖ بودن تلقین کردن
- ❖ ترتیب شنیدن دعوا
- ❖ رعایت ترتیب در بیان دعوا

رعایت تساوی

❖ یا طرفین دعوا مسلمان هستند که قاضی مکلف است برابری را رعایت کند در :

- سلام و رد سلام
- اجلاس(نشاندن) و نظر کردن
- کلام و انصاف(گوش دادن)
- طلاق الوجه(گشاده رویی)
- عدالت در حکم

❖ نکته: رعایت تساوی در میل قلبی واجب نیست.

❖ یا یکی مسلمان و دیگری غیرمسلمان باشد:

- جایز است که مسلمان را بیشتر احترام کند.
- رعایت عدالت در هر حال واجب است.

یا تلقین کننده قاضی است

جواز و

عدم جواز

تلقین ولی

❖ یا نمی داند فرد حق دارد ← جایز نیست، دلیل یا مطلبی را تلقین کند تا فرد در دعوا موفق شود.

➤ مثل : مدعی ادعای خویش را احتمالی طرح کند و قاضی تلقین کند که جرمی طرح کن تا دعوا شنیده شود.

➤ یا مدعی بگوید من امانت یا دین را برگردانم و قاضی به منکر تلقین کند که منکر شو

❖ نکته: قاضی نمی تواند چگونه استدلال کردن و راه پیروزی را به دو طرف دعوا یاد دهد.

❖ یا می داند حق با چه کسی است ← در این حالت تلقین جایز است.

یا تلقین کننده غیر قاضی است

❖ یا می داند دعوای وی صحیح است. ← تلقین جایز است.

❖ یا می داند دعوای وی صحیح نیست. ← تلقین جایز نیست.

❖ یا جهل دارد و نمی داند. ← تلقین جایز نیست.

یا به ترتیب وارد می شوند

ترتیب

شنیدن

دعوا

هر کس ابتدا وارد شد، حاکم سخن وی را اول می شنود.

❖ نکته:

➤ مگر آنکه خودش راضی گردد آن فردی که با تاخیر وارد شد، اول حرف بزند.

➤ در رعایت نوبت فرقی وجود ندارد که آن فرد شریف باشد یا شریف نباشد، مرد باشد یا زن

یا باهم وارد شدند

قاضی نداند کدام زودتر وارد شد و راهی برای اثبات وجود نداشته باشد. ← در صورت اختلاف قرعه زده می شود.

رعایت ترتیب در بیان دعوا

❖ اگر مدعی علیه حرف مدعی را قطع کند و ادعایی طرح کند ← قاضی گوش نمی دهد تا پاسخ ادعای اول مدعی داده شود.

❖ **نکته:** هرگاه مدعی خودش راضی گردد که مدعی علیه ابتدا حرف بزند

← قاضی حرف مدعی علیه را می شنود.

❖ یا یکی زودتر شروع به طرح دعوا می کند ← در این حالت اولویت دارد.

❖ یا باهم حرف می زنند ← قاضی سخن کسی را که سمت راست طرف آن دیگری قرار دارد، می شنود.

برابری در بیان دعوا

❖ اگر یکی مسافر به شد و دیگری اهل همان شهر :

➤ یا تاخیر موجب ضرر نیست ← هر دو از حیث استحقاق حرف زدن، برابرند.

➤ یا تاخیر موجب ضرر است ← در این حالت ضررکننده، مقدم است.

❖ **نکته:** البته در این حکم آخری تردید وجود دارد.

معیار تشخیص مدعی و منکر

❖ همانند سایر موضوعات عرفی، امر عرفی است.

❖ شارع مقدس تعریف نکرده است.

❖ فقها در تعریف مدعی و منکر گفتند :

➤ مدعی کسی است که اگر دعوا را رها کند، دعوا رها می شود.

➤ یا مدعی فرعش مخالف اصل است.

➤ یا مدعی در مقام اثبات امری علیه طرف مقابل دعواست.

❖ بهتر است که بگوییم که به عرف مراجعه شود. چون از حیث طرح دعوا و مجرای دعوا جای مدعی و منکر جا به جا می شود و

نیز از جهت مورد دعوا هر دو طرف هم مدعی می شوند و هم منکر.

موارد استماع دعوا

برخی مربوط است به

➤ مدعی

➤ دعوا

➤ مدعی علیه

➤ مدعی به (مورد ادعا)

شرایط استماع دعوا

- بلوغ
- عقل
- رشید بودن یا محجور نبودن
- اجنبی یا بیگانه از دعوا نبودن (ذی نفع بودن)
- دعوا باید دارای اثر باشد.
- مدعی به (مورد دعوا)، باید معلوم باشد.
- دعوا باید طرف داشته تا علیه وی دعوا طرح شود.
- دعوا باید قطعی باشد.
- مدعی علیه باید معین باشد.

← دعوی کودک هر چند نزدیک به بلوغ باشد، شنیده نمی شود.

← اگر طفل نزد قاضی، ظلمی را مطرح کند:

۱. یا ولی دارد ← که قاضی، ولی را برای طرح دعوا احضار می کند.

۲. یا ولی ندارد ←

❖ یا شخص قاضی از باب ولایت، مدعی علیه را احضار می کند.

❖ یا حاکم برای طفل :

➤ قیم معین می کند.

➤ و یا برای طفل، وکیل می گیرد.

➤ و یا شخص حاکم، خود عهده دار کار کودک می شود و منکر را سوگند می دهد اگر بینه ای نداشته باشد.

❖ نکته: هرگاه مدعی سوگند بخورد و آنرا کودک رد کرد. ← سوگند کودک اثری ندارد.

← اگر ولی یا وکیل ادعای صغیر را صحیح بدانند، جایز است سوگند بخورند.

شرط اول:

بلوغ

شرط دوم: عقل

دعوی مجنون شنیده نمی شود، حتی مجنون ادورای چنانچه در حالت دیوانگی، دعوا را مطرح کند.

دعوی سفیه پس از حجر:

- در امر غیر مالی جایز است.
- در امر مالی جایز نیست.

دعوی سفیه قبل از حجر:

دعوی سفیه مطلق شنیده می شود خواه اگر مالی باشد یا غیر مالی

شرط سوم:

محجور

نبودن

شرط چهارم: اجنبی از دعوا نباشند.

❖ هرگاه کسی برای شخص بیگانه ای ادعای دین علیه دیگری بکند، ادعایش شنیده نمی شود.

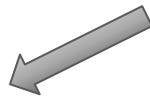
❖ پس مدعی باید با آن شخص ارتباط داشته باشد. نظیر:

- ولایت
- وکالت
- مال مورد دعوی متعلق حق او باشد.

شرط پنجم: دعوا دارای اثر باشد.

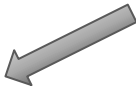
❖ دعوا باید اثری داشته باشد چنانچه براساس آن حکمی صادر گردد.

❖ اگر کسی ادعا کند زینی حرکت می کند و دیگری منکر چنین حرفی باشد.



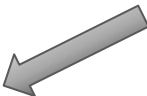
ادعا شنیده نمی شود.

❖ اگر کسی ادعا کند فردی برای وی خیری را وقف کرده است و یا هبه کرده است ولی هردو قبول دارند قبض نشد



ادعا شنیده نمی شود.

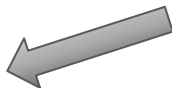
❖ هرگاه در اصل وقوع تبع دچار اختلاف شوند و مدعی قبول داشته باشد که بیع باطل واقع شده است



ادعا شنیده نمی شود.

✓ مثال: مثل اینکه کسی ادعا کند بیع ربوی واقع شد و دیگری منکر اصل وقوع بیع باشد.

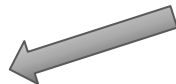
❖ هرگاه کسی امر محالی را ادعا کند یا بگوید این انگوری که نزد فلانی است از باغ من است



ادعا شنیده نمی شود.

بعد از ثابت کردن با بینه که انگور از باغ وی است آنرا به او نمی دهند چون نگفت مال من است بلکه گفت از باغ من است.

❖ هرگاه چیزی را که شرعاً تملک آن صحیح نباشد مثل خوک و شراب



ادعا شنیده نمی شود.

✓ مثال: ادعا کند من از یکی از اهالی این شهر طلبی دار.

یا دعوا مجهول مطلق است.

دعوا شنیده نمی شود. ←

مثال: مثل اینکه کسی ادعا کند چیزی را طلب دارم.

شرط ششم:

مورد ادعا

باید معلوم

باشد.

یا دعوا مجهول مطلق نیست.

ظاهراً شنیده می شود. ←

مثال: مثل اینکه ادعا کند اسبی یا حیوانی یا لباسی را طلب دارم.

بعد از صدور حکم مبنی بر ثابت شدن طلب حاکم از مدعی علیه می خواهد که ادعای مدعی را تفسیر کند.

➤ یا تفسیر می کند.

➤ یا تفسیر نمی کند.

✓ اگر تفسیر کرد و مدعی آنرا تصدیق نکند. ← دعوی دیگر است.

✓ اگر تفسیر نکرد. مورد ادعا بین چند شخص محدود می باشد. ← قرعه زده می شود.

اگر مدعی علیه اقرار کرد خیری طلب داشت و تلف شد

➤ یا مدعی این ادعا را رد نمی کند و بر سر قیمت توافق دارند ← همان قیمت را مدعی می پردازد.

➤ یا بر سر قیمت توافق ندارند. ← به تعداد زیادی دعوی دیگر مطرح است و شنیده می شود.

شرط هفتم: دعوا طرف داشته باشد.

❖ اگر کسی، چیزی را ادعا کند بدون آنکه علیه کسی باشد و کسی با او نزاع کند ← این دعوا شنیده نمی شود.

✓ مثال: مثل اینکه کسی بخواهد قاضی را وادار کند تا حکمی صادر کند که قاطع دعوایی باشد که احتمال دارد بعدها مطرح گردد.

← این دعوا شنیده نمی شود.

➤ هرگاه قاضی پس از شنیدن چنین ادعایی حکم کند

➤ یا حکم قاضی از قبیل فتوا است. ← هیچ اثری ندارد.

➤ یا حکم از قبیل تایید است. ← موجب قطع دعوا نمی شود.

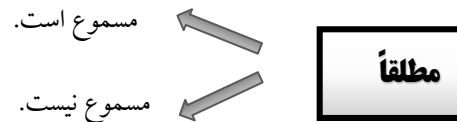
❖ نکته: این موارد از قبیل شهادت است که دارای دو فایده است:

➤ ممکن است این قاضی به عنوان شاهد در دعوایی که در آینده مطرح شود، حضور یابد.

➤ اگر مدعی مراجعه را نزد همان قاضی ببرد آن قاضی چنانچه خاطرش باشد می تواند مطابق علمش حکم صادر کند.

شرط هشتم: جزمی بودن دعوا

اگر دعوا ظنی و احتمالی مطرح شود، چند احتمال وجود دارد:



قائل به تفصیل شویم

- ❖ هر دعوایی که اطلاع از آن دشوار باشد مثل سرقت شنیده می شود، در غیر این صورت شنیده نمی شود.
- ❖ یا در مواردی که خصومت متعارف است مثل اینکه وصی یا وارث میت سندی را مبنی بر طلبکار بودن پیدا کند، دعوا شنیده می شود در غیر این صورت شنیده نمی شود.
- ❖ یا در موارد تهمت و خصومت های متعارف دعوا شنیده می شود، در غیر این صورت شنیده نمی شود.

❖ **نکته:** امام خمینی (ره) معتقدند همین وجه آخری (وجه ۳) پسندیده تر است.

مطابق وجه آخری

- ❖ هرگاه مدعی علیه اقرار کند ← دعوای احتمالی ثابت می شود.
- ❖ و یا مدعی بینه اقامه کند ← دعوای احتمالی ثابت می شود.
- ❖ هرگاه مدعی علیه سوگند بخورد ← دعوا ساقط می شود.

❖ **نکته:** چنانچه مدعی علیه سوگند را به مدعی رد کند، مدعی چون ادعایش احتمالاً طرح شده است نمی تواند سوگند بخورد.

چون قسم باید قطعی باشد. ← پس دعوا متوقف می ماند.

اگر مدعی بعدها بتواند ادعای خویش را به نحو جزمی مطرح کند ← دعوی شنیده می شود.

شرط نهم: معین بودن مدعی علیه

❖ هرگاه مدعی نسبت به دو یا چند نفر محصور و محدود ادعایی مطرح کند :

➤ برخی معتقدند دعوا شنیده نمی شود.

➤ امام خمینی (ره): دعوا شنیده می شود چون خالی از فایده نیست. امکان دارد یکی از آنها اقرار کند یا بینه ای بر بدهی

اقامه گردد.

❖ هرگاه بینه اقامه شد ← حکم به مدیون بودن همان فرد می کند و هرگاه بعدها برائت یکی ثابت گردد قهراً حکم می شود آن

دیگری مدیون است.

ممکن است قرعه زده شود

پس از حکم به مدیون بودن یکی از آنها برای تعیین مدیون واقعی ← بعید نیست به قرعه رجوع شود.

❖ نکته: پس تفاوت وجود دارد بین آنکه آنها علم داشته باشند که خودش با آن دیگری بدهکار است که

تاثیری در آن نیست و بین اینکه حاکم حکم دهد به بدهکاری یکی از آنها که در این حالت به خاطر

حکم حاکم به قرعه رجوع می شود.

بیان و عدم بیان سبب استحقاق دعوا

❖ اصولاً در شنیدن دعوا ذکر علت مستحق بودن، شرط نیست.

فرقی ندارد که مورد ادعا «

➤ عین باشد.

➤ یا دین باشد.

➤ یا عقدی از عقود

❖ در شنیدن دعوای بر فعل شرط است که معلوم گردد:

➤ عمدی بوده است یا خطای

➤ تسبیتاً یا مباشرتاً

➤ تنها بوده یا شریک

دعوای ظمنی نباید جزمی مطرح شود

هر کس دعوایش قطعی نباشد، نمی تواند برای شنیده شدن دعوای ظمنی به صورت جزمی مطرح کند.

مشخص نبودن مدعی

❖ هرگاه دو نفر ادعا کنند، که یکی از ما دو نفر از فلانی طلب داریم ← دعوا شنیده می شود.

❖ پس از اثبات به نحو هر دو نامعین برای معین شدن طلبکار ← قرعه زده می شود.

دعوای غیابی

❖ **در شنیدن دعوا:** شرط نیست که مدعی علیه در آن شهری باشد که دعوا مطرح می شود.

❖ **دعوا شنیده می شود:** هرگاه مدعی علیه اهل همان شهر باشد که دعوا در آنجا مطرح شد، اما غایب است مثل آنکه سفر باشد و یا از شهر دیگر باشد خواه نزدیک باشد یا دور.

❖ **هرگاه مدعی اقامه به یینه نماید:** حاکم علیه غایب حکم صادر می کند.

❖ **هرگاه مورد ادعا عین باشد:** آن عین را بر می دارد.

❖ **هرگاه مورد ادعا دین باشد:** مال غایب فروخته می شود و دین مدعی اداء می شود.

❖ **قاضی به گونه ای حق مدعی را می دهد که مدعی علیه از ضرر کردن در امان باشد.**

❖ **جهت تضمین ضرر مدعی علیه:**

➤ یا مدعی خود مال را داراست.

➤ یا از مدعی کفیل گرفته می شود.

❖ **محل قابل بودن حکم غیابی:**

➤ هرگاه مدعی علیه غایب باشد ولی احضارش آسان باشد.

➤ و یا در شهر حضور دارد اما حضورش سخت باشد.

❖ **دعوای غیابی شنیده می شود:** هرگاه مدعی ادعا کند مدعی علیه حق مرا منکر است یا قبول دارد، از این جهت فرقی ندارد.

❖ **دعوای غیابی شنیده نمی شود و حکم صادر نمی شود:** هرگاه مدعی بگوید، مدعی علیه خود به حق من اقرار دارد و بین ما دعوایی وجود ندارد.

❖ نکته:

- احتیاط آن است ← در صدور حکم غیابی علاوه بر بینه، مدعی باید قسم بخورد.
- مدعی علیه غایب بر دین خود باقی است؛ پس هرگاه حاضر شد و خواست شاهدان مدعی را جرح سازد، یا علیه مدعی بینه بیاورد، البته در صورتی که از ذکر بینه قبول باشد، می تواند از خودش دفاع کند.

**صدور حکم
غیابی**

- ← مخصوص حق الناس است و در حق الناس راه دارد.
- ← در حقوق الله مثل زنا راه ندارد.
- ← در حقوق مرکب از حق الله و حق الناس همانند سرقت
- در مورد حق الناس مثل : بازگرداندن مال دزدی سکه، صدور حکم غیابی جایز است.
- در مورد حق الله مثل : قطع انگشتان سارق جایز نیست.

حاضر کردن مدعی علیه توسط حاکم

- ❖ یا مدعی از حاکم درخواست می کند که مدعی علیه را احضار کند:
- در این حالت حاکم احضارش می کند.

❖ نکته: حاکم جایز نیست احضارش را به بیش از حد متعارف به تاخیر اندازد.

- ❖ یا مدعی درخواست نمی کند و قرینه ای هم مبنی بر درخواست وجود ندارد. قاضی هم متوقف می گذارد تا مدعی بخواهد.

پاسخ مدعی علیه

❖ یا سکوت می کند.

❖ یا اقرار می کند.

❖ یا انکار می کند.

❖ یا می گوید :

➤ نمی دانم.

➤ اداء کردم.

اثر اقرار مدعی علیه

❖ هرگاه مدعی علیه اقرار کرد که مدعی دارای حق یا ادای طلب است و این اقرار واجد همه شرایط باشد.

➤ حاکم مدعی علیه را ملزم به اداء حق مدعی می کند.

➤ خصومت فیصله پیدا می کند (از بین می رود).

➤ لوازم حکم بر وی مترتب می شود.

❖ لوازم حکم حاکم:

➤ نقض حکم حاکم جایز نیست.

➤ نمی توان دعوا را نزد حاکم دیگر مطرح کرد.

➤ حاکم دیگر نباید دعوای وی را بشنود.

اقرار مدعی علیه و عدم صدور حکم حاکم

❖ پس مدعی علیه مقصر ← نمی تواند در آن مالی که از آن مدعی است و نزد وی است تعریف نماید، مگر به اذن او

❖ دیگران می توانند بلکه واجب است از باب امر به معروف وی را به انجام تعهد خویش الزام کنند.

اثبات ادعای مدعی با بینه

- ❖ پس بر دیگران جایز است که بر بینه مدعی ترتیب اثر دهند.
- ❖ دیگران جایز نیست در آن حق تصرف نمایند مگر به اذن مدعی که بینه اقامه نمود.

عدم وجوب امر به معروف بر غیر حاکم

- ❖ غیر حاکم نمی تواند منکر را ملزم به دادن مال مدعی کند.
- ❖ امر به معروف نسبت به دادن یا اداء کردن مدعی که با بینه ثابت شد (نه اقرار) واجب نیست.

علت:

- ❖ ممکن است منکر آن مال را واقعاً مال خودش بداند.
- ❖ یا بینه (شاهدان) از نظر منکر عادل نباشند.

بعد از اقرار مدعی علیه

- ❖ یا مدعی از حاکم درخواست می کند که حکم را صادر کند. ← بر قاضی واجب است که حکم را صادر کند.

❖ نکته: قول اقوی واجب بودن صدور حکم در مورد دعوی است

- که مدعی نمی تواند بدون حکم حاکم حق خود را استیفا نماید.
- و در جایی که بدون حکم هم استیفاء حق برای او ممکن است باز هم احتیاط آن است که صدور حکم واجب است ← این حکم خالی از اشکال نیست.

❖ یا مدعی از حاکم

- درخواست صدور حکم نمی را نمی کند.
 - و یا بگوید حکم را صادر نکن.
- در این حالت اگر حاکم، حکم دهد در این که این حکم آیا موجب فیصله یافتن دعوا می شود، تردید است.

ماهیت حکم

- انشاء ثبوت چیزی
- یا ثبوت چیزی بر ذمه شخصی
- یا الزام نمودن به چیزی

شرط نبودن انشاء با لفظ مخصوص

❖ در حکم کردن حکم

- نیاز به لفظ خاصی نیست.
- انشاء حکم با هر لفظی می تواند صورت گیرد و مقصود حاکم را بیان کند، هر چند با قرینه باشد.

بگوید:

- قضاوت کردن
- حکم کردم
- الزام کردم
- یا تو به فلانی بدهکاری
- یا این شی از آن فلانی است.

درخواست مدعی برای نوشتن تصویر حکم و اقرار مقرر

- ❖ واجب نیست ← هرگاه مدعی از قاضی بخواهد که صورت جلسه حکم و یا اقرار مقرر را بنویسد.
- ❖ واجب است ← هرگاه استیفاء حق منوط بر نوشتن صورت جلسه حکم و یا اقرار مقرر باشد.

گرفتن اجرت برای کتابت چه حکمی دارد؟

- ❖ احوط ← عدم مطالبه اجرت است.
- ❖ بعید نیست. ← گرفتن اجرت جایز باشد.

❖ نکته:

- درخواست بهای کاغذ و مداد بدون اشکال جایز است.
- اگر گرفتن حق بدون نوشتن صورتجلسه و اقرار مدعی ممکن باشد، بی تردید گرفتن اجرت برای نوشتن و قیمت کاغذ مداد جایز است.

چه مواردی باید نوشته شود؟

❖ جایی که ذکر نسب لازم است

باید بنویسد اسم محکوم علیه و نسب وی را به گونه ای که به اسم فرد دیگر مشترک نشود.

❖ جایی که ذکر نسب لازم نیست

فقط ذکر مشخصات کافی است.

❖ نکته: اگر اسم و نسب او را نداند، نمی نویسد مگر دو شاهد عادل به اسم و نسب وی شهادت دهند.

احکام مقر مال دار

❖ هرگاه مقر از حیث مالی توانمند بود

← حاکم او را ملزم به پرداخت دین می کند.

❖ اگر مقر مذکور

➤ از پرداخت امتناع می کند

← حاکم مجبورش می کند.

➤ به تاخیر می اندازد و اصرار بر تاخیر دارد

← بر حاکم جایز است مجازات کلامی تند با وی، بر حسب مراتب امر به

معروف

➤ همچنان به تاخیر اندازد

✓ حاکم او را حبس می کند، تا ذمه خود را بری سازد.

✓ و حاکم می تواند او را وادار سازد چیزی را بفروشد و دین را اداء نماید.

❖ اگر الزام مقر مدیون به فروش ممکن باشد

➤ یا مقر به عین است

✓ حاکم و غیر حاکم از باب امر به معروف جایز است آن عین را از او بگیرند.

➤ یا مقر به دین است.

✓ حاکم اگر متکی باشد، مثل و اگر قیمتی باشد، قیمت آن را پس از رعایت دین اخذ می کند.

❖ نکته: در احکام یاد شده بالا هیچ فرقی بین مرد و زن نیست.

ادعای اعسار توسط مقر مدیون

❖ یا سابقاً مال دار بود ولی ادعا می کند که معسر شده است.

➤ قول منکر عسر (یعنی کسی که می گوید او معسر و تنگدست نیست، یعنی مدعی (طلبکار) مقدم است.

❖ یا سابقاً تنگدست بود.

➤ قول بدهکار مقدم است.

❖ یا گذشته وی معلوم نباشد یعنی ندانیم مال دار بود یا فقیر

➤ حکم مسئله مردد است در اینکه :

✓ مورد از موارد دیگر نمی باشد.

✓ یا مدعی تنگدستی مقدم است.

✓ امام ره معتقدند بعید نیست که قول مقر بدهکار مبنی بر معسر بودن، مقدم گردد.

در صورت اثبات اعسار مقر مدیون

❖ یا صنعت و قدرت کار کردن ندارد. ➡ هیچ اشکالی ندارد که به وی فرصت بدهند تا مال دار شود.

❖ یا صنعت و قدرت کار کردن دارد. چند احتمال دارد:

➤ یا حاکم او را به طلبکار دهد تا از او کار بکشد و یا به اجیری بدهد و اجرتش را بابت طلبش بردارد.

➤ یا مهلت دهد و او را ملزم به کسب و کار کند تا با دستمزدش، بدهی اش را بپردازد یعنی واجب است که کار کند.

➤ یا حاکم به او مهلت دهد که کار کند اما او را ملزم به کار نکند، یعنی کاسبی بر وی واجب نیست.

❖ امام خمینی (ره) معتقدند : از میان این چند وجه بهترین آنها وجه وسطی است یعنی الزام به کار کردن، البته اگر الزام به کسب با

تسلیم کردن بدهکار به طلبکار ممکن باشد، در این حالت بدهکار را به طلبکار می دهند.

معلوم نبودن اعسار و ایسار (مال دار بودن) بدهکار مقصر

❖ هرگاه در این حالت مدعی از حاکم بخواهد تا بدهکار را حبس کند تا وضعیت وی روشن گردد ← حاکم باید او را حبس کند.

❖ چنانچه معلوم گردد که او تنگدست است ← بدهکار را آزاد می کند و مطابق با مسئله قبلی با او رفتار می شود، یعنی الزام به کسب

❖ **نکته:** در این حکم و غیر این حکم تفاوتی بین مرد و زن نیست پس زنی که مامله می کند (امروز و فردا می کند) همانطور برخورد می شود که با مرد معطل انجام می شود.

در چه مواردی حبس مدیون جایز نیست؟

- ❖ در صورت بیمار بودن مدیون، در صورتی که حبس موجب شدت یافتن بیماری وی گردد.
- ❖ قبل از صدور حکم حبس، اجیر دیگری باشد.

در جایی که معسر ملزم به کسب می شود آن کسب چگونه باید باشد؟

- ❖ نفس کاسبی کردن برای او سبب حرج نباشد.
- ❖ نفس کاسبی منافات با شانش نداشته باشد.
- ❖ کاری که او می تواند انجام دهد :
- لایق شانش باشد.
- و تحمل آن برای وی مشقت آور نباشد.

آیا ازدواج بر زن بدهکار و طلاق زوجه توسط زوج بدهکار برای ادای دین واجب است؟

❖ بر زن بدهکار واجب نیست برای پرداخت دین ازدواج کند که از شوهرش مهریه بگیرد و دین خود را بپردازد.

❖ بر مرد واجب نیست همسر خود را طلاق دهد تا نفقه ندهد و آن را به طلبکارش بدهد.

❖ **نکته:** قبول هبه توسط بدهکار واجب است به شرط آنکه موجب خفت و شفت وی نباشد.

اعلام حاکم به مدعی در مورد بینه و احلاف

❖ هرگاه منکر ادعای مدعی را انکار نمود و مدعی نداند که باید بینه بیاورد یا گمان کند اقامه بینه منوط به مطالبه حاکم است در

این حالت ← بر حاکم واجب است برای مدعی روشن سازد که او حق دارد بینه اقامه کند.

❖ اگر مدعی بینه نداشته باشد و نداند که حق دارد منکر را سوگند دهد ← بر حاکم واجب است به مدعی آن را اعلام کند و

بگوید حق داری منکر را سوگند دهی.

سوگند تبرعی و بلا اثر

❖ حاکم نمی تواند منکر را سوگند دهد مگر با درخواست مدعی

❖ منکر نمی تواند پیش از درخواست (مدعی از حاکم و بدون اذن حاکم) تبرعا قسم بخورد.

❖ مدعی نمی تواند خودش مستقلاً و بدون اذن حاکم منکر را سوگند دهد، اگر قسم دهد به آن سوگند اعتنا نمی شود.

❖ **نکته:** چنانچه منکر بدون درخواست و بدون اذن حاکم قسم بخورد به آن سوگند توجه نمی شود و دوباره

به نحو صحیح باید قسم بخورد.

اثر سوگند منکر (هرگاه منکر سوگند خورد)

❖ دعوای مدعی مطابق با ظاهر شرع ساقط می شود.

❖ پس از سوگند منکر مدعی

- نمی تواند از منکر حق خودش را بخواهد.
- نمی تواند تقاص کند.
- نمی تواند آن دعا را نزد حاکم دگر مطرح کند.
- حاکم دیگر نمی تواند دعوای مدعی را بشنود.
- مدعی نمی تواند آن عین را بفروشد و یا تصرف دیگر بکند و یا هبه نماید.
- مدعی می تواند او را بری الذمه کند که البته جای تامل است.
- اگر مدعی پس از سوگند منکر بینه اقامه کند آن بینه شنیده نمی شود.

❖ نکته: هرگاه منکر واقعاً مدیون باشد با قسم خوردن

- ذمه منکر بری نمی شود.
- و اگر مورد ادعا عین خارجی باشد با قسم خوردن منکر از مدعی خارج نمی شود، هرچند مدعی نمی تواند آن را اخذ کند و یا تقاص نماید.
- منکر باید آن جنس را به صاحبش برگرداند تا ذمه اش بری شود.

❖ اگر برای حاکم روشن شود که منکر قسم دروغ خورده

❖ جایز است بلکه واجب است که آن حکم را که مبتنی بر قسم دروغ صادر شد را نقض کند.

❖ وقتی حکم نقض شد در این حالت مدعی

➤ می تواند حق خودش را مطالبه کند.

➤ می تواند تقاص نماید.

❖ و هرگاه منکر اقرار کند که مال ملک مدعی است مدعی حق دارد

➤ در آن تصرف کند.

➤ و یا تقاص نماید.

➤ تفاوتی ندارد که اقرارش بعد از توبه از سوگندش دروغ باشد یا نباشد.

❖ آیا صرف سوگند موجب سقوط حق مدعی می شود؟ خیر احتمال دارد.

❖ ۱. صرف سوگند کافی است.

❖ ۲. بعد از اذن حاکم سوگند سبب می شود که حق مدعی ساقط می شود.

❖ ۳. بعد از سوگند، حاکم حکم را صادر کرده باشد و حکم باید مستند به قسم منکر باشد.

❖ ۴. ظاهراً سوگند به تنهایی موجب سقوط حق مدعی نیست هرچند با اذن حاکم باشد. پس اگر حکم حاکم مقارن با سوگند

منکر باشد موجب سقوط حق مدعی می شود.

❖ نکته: این احتمال آخری از نظر امام خمینی (ره)، موجه است.

حالات مختلف قسم خوردن با نکول منکر و مدعی

- ❖ منکر حق دارد قسم مدعی را رد کند، اگر مدعی سوگند خورد حق او ثابت می شود و گرنه رد مال می شود.
- ❖ هرگاه مدعی سوگند نخورد زمانی حق وی ساقط می شود که نکول مدعی از سوگند خوردن مقارن با حکم حاکم باشد.
- ❖ پس از ساقط شدن دعوای مدعی
- مدعی حق ندارد آن را مجدداً مطرح سازد هر چند در دادگاه باشد. خواه بینه داشته باشد یا نداشته باشد.

❖ **نکته:** هرگاه سوگند از سوی منکر به مدعی رد شود، چنانچه مدعی بگوید من بینه دارم قاضی باید بپذیرد.

- ❖ هرگاه مدعی برای سوگندی که به وی رد شد مهلت بخواهد، حقیقت ساقط نمی شود.
- ❖ مدعی نمی تواند سوگند را دوباره به منکر رد نماید.
- ❖ منکر حق دارد قبل از آنکه مدعی سوگند بخورد از رد سوگند به مدعی رجوع کند و بگوید من قسم می خورم. همانطور که مدعی نیز پیش از قسم خوردن منکر می تواند از قسم دادن او برگردد.

اگر منکر نکول کرد یعنی نه قسم خورد و نه قسم را به مدعی رد کرد، صرف نکول محکوم می شود؟

❖ **دو قول وجود دارد :**

که از نظر امام خمینی (ره) حاکم باید سوگند را به مدعی رد کند.

رجوع منکر کل بعد از دو فرض حاکم به نکول وی و یا رجوع بعد از سوگند مدعی چه حکمی دارد؟

- ❖ حاکم به این رجوع توجه نمی کند. دلیل :
- ❖ در فرض اول : که حاکم حکم را صادر کرد ← حق علیه منکر ثابت می شود.
- ❖ در فرض دوم : که مدعی سوگند خورد بر حاکم واجب است که منکر را محکوم نماید.

❖ **نکته:** در این حکم تفاوتی نیست که منکر حکم نکول را می داند یا نمی داند.

اگر منکر برای سوگند یا رد آن مهلت خواست

- ❖ حاکم جایز است به او مهلت بدهد.
- ❖ این مهلت
 - نباید سبب ضرر مدعی شود.
 - نباید سبب تعطیلی حق مدعی گردد.
 - نباید تاخیر فاحش و آشکار باشد.

❖ **نکته:** هرگاه مدعی خود اجازه دهد به میزانی که اجازه داد اشکالی ندارد.

هرگاه مدعی گفت من بینه دارم

❖ حاکم جایز نیست او را ملزم به احضار شاهدان کند.

❖ مدعی حق دارد

➤ یا بینه(شاهدان) را حاضر سازد.

➤ یا از طرف مقابل دعوا بخواهد که سوگند بخورد.

➤ یا خود دعوا را رها کند (دست از دعوا بکشد).

❖ **نکته:** حاکم می تواند مدعی را برای اقامه بینه ارشاد کند، یا حکم مسئله را روشن سازد. فرقی ندارد که مدعی حکم را می داند یا نمی داند.

اینکه مدعی مخیر است بین اقامه بینه و یا تحلیف منکر این تخییر

❖ تا وقتی است که منکر قسم نخورده باشد. زمانی که منکر قسم خورد، مدعی نمی تواند از بینه استفاده کند، هرچند حاکم

حکم نداده باشد.

❖ هرگاه مدعی بینه را حاضر کند و حکم را بپذیرد آیا تخییر مدعی ساقط می شود؟

➤ دو وجه است که موجه ترین آن این است که اختیار مدعی ساقط می شود.

هرگاه مدعی بینه را حاضر نکرده باشد.

- ❖ یا حاکم می داند و یا قرائن وجود دارد که مدعی نمی خواهد اقامه بینه نماید
➤ در این حالت حاکم نمی تواند از مدعی بخواهد که بینه شهادت دهد.
- ❖ و یا حاکم می داند و یا قرینه وجود دارد که مدعی قصد دارد از بینه استفاده کند.
➤ در این حالت حاکم می تواند از مدعی بخواهد که از بینه استفاده کند.
- ❖ و یا چیزی معلوم نباشد و حاکم تردید داشته باشد، حاکم نمی تواند از شهود درخواست نماید.

❖ نکته: البته حاکم می تواند از مدعی بپرسد آیا می خواهی اقامه بینه بکنی یا خیر؟

هرگاه شاهدان شهادت بدهند.

- ❖ یا حاکم می داند که آن دو شاهد فاسقند و یا پاره ای از شرایط شهادت دادن را ندارند.
➤ در این حالت شاهدشان را رد می کند.
- ❖ یا حاکم می داند که آن دو شاهد عادل هستند و دارای شرایط شهادت هستند
➤ در این حالت شرایطشان را می پذیرد.
- ❖ و یا حاکم نمی داند
➤ در این حالت توقیف می کند و حکم صادر نمی کند و در مورد فسق و عدالتشان تحقیق می کند.

احکام و آثار فاسق یا عادل بودن شهود

- ❖ یا حاکم شاهدان را فاسق یا فاقد شرایط می داند.
 - شهادتشان را رد می کند بدون آنکه منتظر باشد کسی آنها را تزکیه کند یعنی عدالتشان را ثابت نماید.

❖ نکته: اگر مدعی

- ادعا کند که حاکم اشتبهاً آنها را فاسق دانسته است : ادعای مدعی مسموع است.
- توانست فاسق نبودن شاهدان را ثابت کند، حاکم مطابق شهادت حکم می دهد.
- نتوانست ثابت کند: حکم شهادتشان را رد می کند.

- ❖ یا حاکم شاهدان را عادل و جامع شرایط برای شهادت دادن، می داند.
 - در این حالت احتیاج به تزکیه ندارند.
 - اگر منکر ادعا کند شاهدان جامع شرایط نیستند و آنها را جرح نماید ← ادعای منکر مسموع است

- ❖ ادعای خود را ثابت کرد
 - حکم شهادت شاهدان را ساقط می کند.

- ❖ ادعای خود را ثابت نکرد
 - مطابق شهادتشان حمل می کند.

- ❖ نکته: حاکم می تواند در عادل بودن و فاسق بودن به استصحاب استفاده کند: یعنی؛ چنانچه سابقاً عادل بود پس همچنان فرض می شود عادل است و یا فاسق بود همچنان فرض است که فاسق است.

حکم جهل حاکم به عادل بودن یا فاسق بودن شاهدان

وقتی حاکم نمی داند که آنها عادل هستند یا فاسق

- بر حاکم واجب است که به مدعی بگوید آنها را تزکیه کن.
- اگر مدعی به وسیله شاهدان دیگر عدالت آنان را ثابت کرد و تزکیه نمود در این حالت :
بر حاکم واجب است که به منکر بگوید که می توانی شاهدان را جرح کنی (فاسق بودن آنان را ثابت کنی)
✓ در این حالت اگر منکر ← اعتراف کند جرح ندارم، حاکم به نفع مدعی حکم می دهد.
- توانست با دو شاهد عادل، شاهدان مدعی را جرح کند ← بینه مدعی ساقط می شود.

آیا بر حاکم واجب است در مورد تزکیه و وجود جرح شاهدان تفحص کند

❖ هرگاه مدعی گفت

- من راهی برای تزکیه بینه ندارم.
- یا تزکیه نمی کنم یا بر من دشوار است.
- از حاکم بخواهد که خودش تحقیق کند ← بر حاکم واجب نیست بلکه پسندیده است.

❖ هرگاه قاضی به منکر بگوید می توانی شاهدان مدعی را جرح نمایی

- منکر جرح نکند و بگوید
✓ من راهی برای جرح ندارم.
✓ یا بر من دشوار است.
- در این حالت بر حاکم واجب نیست تفحص کند و بر اساس همان بینه حکم صادر می کند.

❖ چنانچه منکر برای حاضر کردن جرح مهلت بخواهد :

چند حالت وجود دارد:

- یا بر حاکم واجب است
✓ سه روز به وی مهلت دهد.
- ✓ به میزانی که منکر بتواند جرح بیاورد.
- ✓ بدون مهلت حکم را صادر کند و هرگاه جرح آورده اند حکم نقض گردد.
- یا بر حاکم دادن مهلت واجب نیست.
- امام خمینی (ره) معتقدند : بعید نیست که مهلت دادن به منکر به مقدار متعارف واجب باشد.

❖ نکته: اگر منکر بگوید که حاضر کردن جارج زمان طولانی می طلبد بر حاکم واجب نیست که به او مهلت دهد و براساس بینه باید حکم را صادر کند.

اگر مدعی برای اثبات حقی، بینه اقامه کند ولی حاکم آنها را عادل نشناسد، مدعی از حاکم بخواهد که مدعی علیه را حبس کند اقوی آن است که

❖ جایز نیست

✓ حبس مدعی علیه

✓ از مدعی علیه کفیل درخواست کند.

✓ برای مال مورد ادعا تامین بگیرد.

✓ یا رهن درخواست نماید.

اگر فسق شاهدان روشن شود

❖ در زمان شهادت دادن

❖ بعد از صدور حکم

❖ پس از شهادت و قبل از صدور حکم

← حکم نقض می شود.

← حکم نقض نمی شود.

← حکم نقض نمی شود.

آیا در وادار کردن جرح و تعدیل نمودن ذکر سبب و علت فاسق بودن یا عادل بودن نیاز است؟

❖ ظاهراً به نحو مطلق وارد کردن جرح و تعدیل نمودن کفایت می کند.

❖ نیاز به بیان سبب فاسق بودن یا عادل بودن نیست حتی وقتی که عالم به سبب فاسق بودن، باشد.

❖ و نیز یکی بودن مذهب خودش و مذهب حاکم باشد.

❖ **نکته:** هرگاه علم داشته باشد به اختلاف مذهب شاهد با حاکم که در این حالت ذکر سبب ضروری است.

❖ برای شهادت در جرح و تعدیل هر لفظی که این معنا را برساند، کافی است.

❖ لازم نیست در وارد کردن جرح اینگونه ضمیمه نماید.

➤ این شخص نزد من مقبول الشهاده است

➤ بر من و برای من مقبول الشهاده است.

تعارض بینة جرح و تعديل

❖ شكل های تعارض

- دو نفر بگویند ← او عادل است.
- دو نفر دیگر بگویند ← او فاسق است.
- یک نفر بگوید ← او فلان روز شراب نوشید.
- یک نفر دیگر بگوید ← او در همان روز در مکان دیگر بوده است.

❖ در صورت تعارض بین جرح و تعديل

هر دو دلیل ساقط می شوند، در این حالت بینة مدعی بی اعتبار می شود و منکر باید قسم بخورد.

❖ _ حالت سابق

- اگر در گذشته عادل بود ← عادل فرض می شود و براساس شهادت وی حکم صادر می شود.
- اگر در گذشته فاسق بود ← فاسق محسوب می شود و حکم شهادت وی را رد می کند.

در شهادت به عدالت شاهد علم به عدالت شرط است و این علم حاصل می شود.

❖ برای شیاع یا شایع شدن عدالت وی در جامعه

❖ برای معاشرت صمیمی و طولانی مدت

❖ در شهادت دادن به عدالت و فسق شاهد کفایت نمی کند.

➤ به حسن ظاهر، هر چند ایجاد ظن کند.

➤ یا براساس شهادت دو شاهد دیگر شهادت دهد.

➤ یا به واسطه استصحاب به حالت سابق شهادت دهد.

❖ **نکته:** البته از حیث ثبوت تعبدی شهادت براساس بینه و استصحاب و حسن ظاهر از جهت تعادل دانش کفایت می کند، همانطور که حاکم براساس بینه و استصحاب یا حسن ظاهر حکم می دهد.

شهادت به حسن ظاهر

❖ هرگاه دو شاهد به حسن ظاهر بینه (شاهدان) شهادت بدهند، در این حالت حاکم می تواند بینه مدعی را قبول کند.

❖ **نکته:** در صورتی که شهادت به حسن ظاهر قبول است که حسن ظاهر تعبداً کاشف از عدالت شاهد باشد.

شهادت به جرح جایز نیست.

❖ به صرف دیدن شاهد در حال گناه

➤ مگر آن عمل را بر وجه گناه انجام داده باشد. و یا بداند هیچ عذری برای انجام نداشته است.

➤ اگر احتمال دهد به جهت عذر موجهی آن گناه را انجام داده است.

↪ جرح آن جایز نیست و چند قرائتی سبب ظن گردد که او برود به معصیت آن را مرتکب گشته است.

حاکم نباید حکم صادر کند.

❖ هرگاه مدعی علیه راضی گردد که مدعی از شهادت دو فاسق یا یک شاهد عادل بهره مند گردد.

❖ هرگاه حاکم حکم صادر کند، این حکم بلا اثر است.

حاکم نمی تواند حکم صادر نماید.

❖ در صورتی که عدالت شاهدان نزد وی احراز نگشته است. حتی اگر مدعی علیه اعتراف کند که آنان عادل هستند اما در شهادت

دچار خطا شدند.

در صورت تعارض بین جارج و معدل هردو ساقط می شوند.

❖ فرقی ندارد که کدام یک از شاهدان بیشتر است، جارج یا معدل

❖ فرقی ندارد که کدام زودتر شهادت به فاسق بودن یا عادل بودن شاهدان داده است.

در قبول شهادت دو شاهد شرط نیست.

- ❖ حاکم اسم و نسب شاهدان را بداند و مشخصاً بشناسد.
- ❖ مثل اینکه گروهی شهادت می دهند و حاکم بداند بین آن جمع دو عادل وجود دارد.

در چه صورتی سوگند به بینة ضمیمه می شود و در چه مواردی نمی شود.

- ❖ مواردی که علاوه بر بینة، شوگند هم باید باشد. ← در دعوای بر میت است.

❖ نکته: پس اگر مدعی علیه میت بینة داشته باشد، قسم نخورد حقیض ضایع می شود.

- ❖ مواردی که بینة استظهاری نیاز نیست.

❖ طفل

❖ مجنون

❖ اطفال

➤ علت: چون همانند میت قدرت دفاع از خود ندارند.

❖ نکته: بین استظهاری مخصوص دعوای مربوط به دین نیست بلکه شامل عین و منفعت و حق می گردد.

- ❖ هرگاه میت ضامن عین مالی بوده که در ضمان وی مکلف شده، چنین عینی ملحق به عین است و فردی که بر میت ادعایی دارد علاوه بر بینة باید قسم نیز بخورد.

هرگاه مدعی علیه میت وارث صاحب حق باشد.

❖ یا وارث یک نفر است.

➤ یا علاوه بر بینه قسم می خورد. ← حقیقت ثابت می شود.

➤ یا علاوه بر بینه قسم نمی خورد. ← حقیقت ساقط می شود.

❖ یا وارث چند نفر هستند.

➤ در این حالت هر وارثی برای رسیدن به حقیقت باید قسم بخورد. چون علاوه بر بینه قسم خورد، حقیقت ساقط می شود.

اگر شاهد، شهادت دهد که میت قبل از مرگش اقرار کرد که بدهکار است اما تاریخی را از طرف مدعی بیان می کند که استیفاء دین ممکن نبود، آیا باید به بینه قسم ضمیمه گردد.

❖ دو وجه وجود دارد که پسندیده تر آن است که بگوئیم که واجب است قسم به بینه ضمیمه گردد.

❖ **نکته:** این حکم در تمام مواردی که به فرض ثابت شدن دین به ذمه میت ثابت شده است، یعنی علاوه بر بینه، قسم نیز باید ضمیمه گردد.

❖ هرگاه ورثه متعدد باشند و شخصی علیه میت اقامه دعوی یا بینه کند ← یک سوگند کافی است.

❖ **نکته:** برخلاف فرض قبلی (که طلبکار میت چند نفر بودند هر کدام باید خودشان قسم بخورند)، در این حالت

یک قسم کافی است.

نکات یمین استظهاری

- ❖ قسم باید نزد حاکم باشد.
- ❖ اگر بینه نزد حاکم اقامه شد، سپس حاکم مدعی را قسم می دهد، حق مدعی ثابت می گردد.
- ❖ اگر مدعی خودش قسم بخورد و یا نزد وارث فقط قسم بخورد اثری ندارد و حق مدعی ثابت نمی شود.

یمین استظهاری قابل اسقاط نیست.

- ❖ هرگاه وارث میت، قسم استظهاری را اسقاط نماید، قسم اسقاط نمی گردد.
- ❖ بدون ضمیمه شدن سوگند به بینه حق مدعی صرفاً با بینه ثابت نمی شود.

با شهادت دادن یک مرد و یمین مدعی

- ❖ ثابت می شود. ← دیون
- ❖ ثابت نمی شود. ← حقوق الله مثل هلال ماه و حدود الله

❖ **نکته:** با یک شاهد مرد و سوگند مدعی در همه حقوق الناس نمی توان قضاوت کرد، چون مختص به دیون

است همچنان که در دیون با شهادت دو زن و سوگند مدعی می توان حکم صادر کرد.

مقصود از دین

❖ هر حق مالی که به بنا به هر سببی بر ذمه فردی تعلق گرفته باشد.

❖ مصادیق دین

➤ قرض، ثمن مبیع، مال الاجاره، دیه جنایات، مهریه هرگاه به زن تعلق گرفته باشد، نفقه زوجه، ضمانتی که به واسطه اتلاف مال یا تلف ایجاد شده باشد.

❖ **نکته:** هرگاه دعوایی به یکی از این مصادیق دین و یا به سبب آن تعلق گرفته باشد، دشمن زد و خوردی که منجر به جراحت گردد، زد و خورد سبب دیه ناشی از آن مسبب است و مدعی بخواهد سبب و مسبب را باهم ثابت کند دعوا دین است ولی اگر بخواهد سبب (زد و خوردن را ثابت کند) غیردینی است.

مواردی که با یک شاهد و سوگند مدعی ثابت می شود.

❖ احتیاط اقتضا می کند به ترتیب :

➤ اول شاهد شهادت دهد و عدالت وی را اثبات کند.

➤ سپس مدعی را سوگند دهد.

❖ **نکته:** هرگاه مدعی ابتدا سوگند بخورد و سپس اقامه بینه نماید، دعوا ثابت نمی شود.

❖ امام خمینی (ره) معتقدند : اول اقامه بینه سپس قسم، شرط قوی نیست.

هرگاه چند نفر به سبب واحدی مثل ارث، طلبی دارند و برخی بینه کردند.

❖ هر یک از طلبکاران

➤ یا قسم نمی خورند. ← که حق ثابت نمی شود.

➤ یا هر کدام جداگانه قسم می خورند. ← که حق ثابت می شود.

ثابت شدن حق با یک شاهد و سوگند مدعی

❖ تنها در جایی است که اثبات آن با بینه ممکن نباشد.

یعنی اول بینه، اگر بینه نبود نوبت به سوگند مدعی می رسد.

موضوعی که با شهادت و یمن مدعی ثابت می شود.

❖ هرگاه شاهد از شهادتش رجوع کند، نصف مال را این شاهد ضامن است.

منکر در مقابل ادعای مدعی می گوید:

❖ نمی دانم.

❖ یا مال من نیست.

➤ امثال این موارد.

هرگاه مدعی علیه سکوت کرد این سکوت

❖ یا به خاطر عذری موجه مثل کوری، لالی و یا نداشتن زبان حاکم یا ترس می باشد.
➤ حاکم می تواند هریک از این عذر را با روش مناسب برطرف سازد.

❖ یا به خاطر لجاجت است در این حالت حاکم
➤ حاکم می تواند هریک از عذر را سپس با شدت و غضب امر می کند که حرف بزنند.
➤ یا به مدعی علیه بگوید جواب بده و گرنه تو را ناقل قرار می دهم هرگاه مدعی علیه اصرار به سکوت کند.

❖ **نکته:** بهتر است که حاکم سه مرتبه درخواست خودش را تکرار کند و چنانچه مدعی علیه همچنان اصرار به سکوت داشته باشد حاکم سوگند را بر مدعی رد می کند چنانچه مدعی قسم خورد حقش ثابت می شود.

هرگاه سکوت مدعی علیه

❖ به خاطر عذر موجهی همچون کوری و لالی و یا ندانستن زبان حاکم باشد.
➤ در این حالت حکم با اشاره یا از طریق مترجم جواب را دریافت می کند.

❖ **نکته:** مترجم باید دو نفر عادل باشند و یک نفر عادل کافی نیست.

هرگاه مدعی علیه ادعا کند معذورم و از حاکم مهلت بخواهد

❖ حاکم هر مقدار که به مصلحت بداند مهلت می دهد.

هرگاه مدعی علیه در پاسخ بگوید: نمی دانم

❖ یا مدعی وی را تصدیق می کند که در این حالت چند وجه وجود دارد:

- ادعای مدعی با تصدیق و نبودن بینه، رد می شود.
- یا حاکم از مدعی می خواهد قسم را به مدعی رد کند.
- یا حاکم خودش قسم را به مدعی رد می کند.
- اما وجه معتبر از نظر امام خمینی (ره) آن است که دعوا متوقف می شود و مدعی نیز بر ادعای خود می ماند تا زمانی که مدعی بینه اقامه کند و یا ادعای مدعی علیه را منکر شود.

❖ یا مدعی منکر را تصدیق نمی کند.

➤ و مدعی ادعا کند که مدعی علیه می داند که حق با من است ← در این حالت مدعی علیه باید سوگند بخورد که من

نمی دانم.

➤ پس اگر

- ✓ مدعی علیه قسم خورد ادعای مدعی مبنی بر داشتن مدعی علیه ساقط می شود.
- ✓ قسم نخورد و آن را به مدعی رد نماید.
- ✓ اگر مدعی قسم نخورد ادعای وی مبنی بر اطلاع داشتن مدعی علیه ثابت می شود.

سوگند مدعی علیه مبنی بر بی اطلاع بودن از وجود بدهی

- ❖ ادعای مدعی را مبنی بر مطلع بودن مدعی علیه ساقط می شود.
- ❖ ادعای مدعی شنیده نمی شود.
- ❖ بینه از مدعی مبنی بر اطلاع داشتن مدعی علیه از وجود دین قبول نمی شود.

حق واقعی مدعی

- ❖ با این سوگند مدعی علیه مبنی بر اطلاع نداشتن سبب نمی شود آن ادعای اولیه وی ساقط گردد.
- ❖ چنانچه مدعی برای ادعای خویش بینه اقامه نماید، پذیرفته می شود.
- ❖ مدعی به میزان طلبی دارد می تواند قصاص نماید.

❖ **نکته:** البته چنانچه دعوا بر سر عینی باشد که در ید مدعی علیه است و ادعا این است که این عین به صاحب

ید به مدعی علیه منتقل شده است.

➤ در این حالت مدعی علیه می تواند با استناد به ید بر مالکیت خود قسم بخورد.

❖ اگر مدعی علیه قسم نخورد

➤ دعوای مدعی ساقط می شود و با قسم مدعی علیه حق او از بین می رود.

➤ بینه مدعی قبول نمی شود.

➤ تقاص هم برای مدعی جایز نیست.

الف: این مال، مال من نیست بلکه مال غیر از توست. در این حالت:

➤ اگر اقرار کرد از آن شخص حاضر است و شخص حاضر این اقرار را تصدیق کند.

✓ در این حالت شخص حاضر تصدیق کننده، مدعی علیه محسوب می شود.

یا علیه شخص حاضر یا همان مقرر

✓ مدعی می تواند:

یا علیه مدعی علیه اول یا اقرار کننده طرح دعوا کند.

علت: چون مقرر با اقرار خود موجب غرابت مدعی شد.

✓ یا از همان ابتدا علیه اقرار کننده می تواند طرح دعوا کند و چنانچه حق خویش را ثابت کند می تواند از او غرامت بگیرد.

✓ در عین حال وقتی غرامت را از مقرر اخذ کرده است می تواند علیه مقرله و شخص حاضر نیز، طرح دعوا کند و عین مال خویش را از وی بستاند و چنانچه ادعای خویش را ثابت کرد و عین مال را گرفت غرامتی را که از مقرر گرفته به او بر می گرداند.

❖ **ب: یا مدعی علیه اقرار می کند این مال نه مال من است نه مال تو، بلکه ملک شخصی غائب است.**

➤ در این حالت حکم دعوا علیه غائب را دارد.

❖ **ج: یا مدعی علیه می گوید این مال مجهول المالك است.**

➤ در این حالت اختیار آن مال در ید حاکم است.

❖ **نکته:** اگر قائل به این شدیم که دعوای مدعی بر مال مجهول المالك شنیده می شود، چون معارضی ندارد مال به مدعی او داده می شود.

❖ اگر قائل به چنین فتوایی نشدیم مدعی باید بینه بیاورد در غیر این صورت بعید نیست حاکم قسم را به مدعی ارجاع دهد.

❖ **د: اگر مدعی علیه گفت که این مال تو نیست بلکه وقف است و چنانچه ادعا کند که تولیت آن با او است.**

➤ در این حالت نسبت به خود مال دعوایی باقی نمی ماند و دعوا از آن جهت متوجه وی می شود که او مدعی تولیت است.

➤ اگر قسم متوجه مدعی علیه گردد، متولی موقوفه قسم بخورد دعوای مدعی ساقط می شود.

➤ اگر گفت من متولی آن نیستم در این حالت اختیار آن به ید حاکم است.

❖ **و: اگر مدعی علیه جواب داد مال ملک تو نیست که از آن فلان کودک یا فلان مجنون است و بگوید من**

ولی آن کودک یا مجنون نیستم در این حالت اختیار آن مال به ید حاکم است.

هرگاه مدعی علیه بگوید مدعی

- ❖ مرا ابراء کرده است.
 - ❖ و یا مدعی به را از من اخذ کرده است.
 - ❖ یا آن را به من فروخته است.
 - ❖ و یا با من مصالحه کرد.
- در این حالت دعوا منقلب می شود و مدعی علیه، مدعی می گردد و مدعی منکر می شود.

قسم منعقد می شود

- ❖ به نام الله
- ❖ یا اسماء خاصه الهی مثل
 - رحمان
 - قدیم
 - اول الذی لیس قبله شی، اولی که قبل از او چیزی نیست.

مواردی که قسم منعقد می شود

- ❖ اوصاف مشترک بین خدا و غیر خدا که وقتی به صورت مطلق گفته می شود به سوی خدا انحراف دارد مثل: رزاق، خالق
- ❖ یا اوصاف مشترک بین خدا و غیر خدا که وقتی مطلق استعمال می شود به سوی خدا انحراف ندارد ولی اگر چیزی به آن ضمیمه گردد که مختص الهی باشد.

❖ **نکته:** احتیاط آن است که به صفات اخیر قسم منعقد نمی شود.

❖ احتیاط بیشتر آن است که قسم به غیر از الله تعالی کفایت نمی کند (منعقد نمی گردد).

❖ به انبیاء و اوصیاء

❖ به کتاب های آسمانی مثل قرآن، تورات و انجیل

❖ به اماکن مقدس مثل کعبه

در لازم بودن قسم به نام الله تعالى فرقی ندارد

❖ سوگندخورنده و درخواست کننده سوگند

➤ هر دو مسلمان باشند.

➤ یا یکی مسلمان و دیگری کافر باشد.

➤ و یا هر دو کافر باشند.

❖ بین کافرهای فرقی نیست.

➤ کسانی که معتقد به الله نباشند.

➤ یا کسانی که منکر وجود الله باشند.

❖ **نکته:** در قسم دادن مجوسی (زرتشتی) واجب نیست او را مجبور کنند بعد از کلمه الله بگویند خالق نور و ظلمت

❖ در مواردی که حاکم تشخیص دهد چنانچه صاحب سوگند را به مقدسات خویش قسم دهد مثلاً یهودی را به

تورات قسم دهد و این قسم در وی موثر است آیا جایز است چنین کند.

➤ برخی از فقها جایز می دانند.

➤ امام خمینی (ره) صحیح نیست. اما اشکال ندارد که او را به نام الله قسم دهد به شرط آنکه آن معتقدات

باطل نباشند.

موثر نیست

❖ سوگند به غیر از نام الله تعالی، هر چند طرفین دعوا به آن راضی باشند.

❖ ضمیمه کردن غیر از نام الله

➤ پس همین که به نام الله قسم بخورد کافی است خواه سایر صفات را به آن ضمیمه نماید یا ننماید.

➤ و یا کافی است به یکی از صفات مختصه الهی قسم بخورد خواه خبری ضمیمه گردد یا نگردد.

آیا سوگند به غیر نام خدا حرام است؟

❖ با اشاره به شرط آنکه قابل فهم باشد.

❖ یا می تواند بر روی لوحی بنویسد و آن را بشوید، سپس به او دستور داده شود که آن را بنوشد، البته پس

از اعلام قضیه که این نوعی سوگند است.

➤ پس اگر لال آن را نوشید ← قسم خورنده محسوب می شود.

➤ و اگر آن را نخورد. ← باید حق مورد ادعای مدعی را بدهد.

❖ نکته: شاید بتوان گفت: این راه قسم خوردن لال جدا از اشاره کردن نیست و از مصادیق اشاره است. البته احتیاط آن است بین هر دو راه یعنی اشاره و نوشیدن، جمع شود.

آیا قسم باید به زبان عربی منعقد گردد؟

❖ عربی بودن قسم شرط نیست بلکه با هر زبانی کفایت می کند به شرط آنکه به نام الله یا صفات مختص الهی

باشد.

قسم تنها به نام الله منعقد می شود.

❖ مثل اینکه بگوید: والله این مال برای فلانی نیست.

❖ واجب نیست به صورت تلغیظ قسم بخورد.

مصادیق تلغیظ:

➤ بالقول است. ← مثل اینکه بگوید والله الغالب و الظاهر المهلك

➤ بالزمان ← مثل اینکه در روز جمعه یا عید قسم بخورد.

➤ بالافعال ← مثل اینکه رو به قبله قسم بخورد

و یا قرآن به دست قسم بخورد.

❖ نکته: معروف است که بر حاکم مستحب است که قسم را به صورت مغلظ تلقین کند.

پذیرش سوگند تلغیظ

❖ بر سوگند خورده واجب نیست.

❖ حاکم نمی تواند فرد را به اقامه سوگند به نحو تغلیظ مجبور کند.

❖ هرگاه سوگند خورنده سوگند تغلیظی را بپذیرد، خالص محسوب نمی شود.

❖ بعید نیست که سوگند بدون تغلیظ بهتر باشد.

❖ بر حاکم مستحب است که از سوگند خورنده قسم مغلظ بخواهد در اموال مردم و نیز در تمام حقوق

❖ نکته: گرچه بر حاکم مستحب است سوگند تغلیظی در همه حقوق ولی در اموالی که کمتر از نصاب قطع ($\frac{1}{4}$ دینار)

باشد دیگر مستحب نیست که قسم تغلیظی ایقان گردد.

در اداء سوگند

- ❖ وکالت دادن و وکالت گرفتن، جایز نیست.
- ❖ هرگاه وکیل یا نائب قسم بخورد، این قسم هیچ اثری ندارد.
- و سبب فعل خصومت (رفع دعوا) نمی شود.

شرایط اخذ سوگند

- ❖ باید در مجلس قضا سوگند خورده شود.
- ❖ حاکم نباید برای اخذ سوگند نایب بگیرد.
- الا در مورد وجود عذری مثل
 - ✓ بیماری
 - ✓ حائض بودن زن
 - ✓ یا زن با جلالی باشد که حضورش عیب محسوب می شود.
- ❖ ظاهراً در حضور شخص حاکم، حاکم نمی تواند برای اخذ سوگند نایب بگیرد.

واجب است که سوگند

- ❖ قطعی باشد.
- خواه نسبت به کار خودش
- یا نسبت به کار دیگری
- خواه در نفی باشد.
- یا در جهت اثبات باشد.

❖ **نکته:** قسم خورنده باید به واقع یقین داشته باشد و چنانچه یقین نداشته باشد، نباید قسم بخورد مگر آنکه قسم بخورد و بگوید من نمی دانم.

آیا قسم توسط غیر صحیح است؟ هر شخص غیر

- ❖ یا اجنبی از دعواست. که جایز نمی باشد.
- مثل الف قسم بخورد که به ب بدهکار نیست.
- ❖ و یا ولی و قیم کودک است، تردید است ولی جایز نبودن درست تر است.
- ❖ و یا متولی وقف است. که در حکم آن تردید است اما جایز نبودن به واقع نزدیک تر است.

سوگند

❖ جاری می شود. در دعاوی

- ✓ مالی مثل نکاح
- ✓ و غیر مالی مثل طلاق

➤ و قتل

❖ جاری نمی شود

- در حدود چون حدود تنها با اقرار و یا بینه با حفظ شرایط ثابت می شود.
- این حدود خواه حق الله محض باشد
- ✓ مثل زنا
- ✓ یا مشترک بین حق الله و حق الناس باشد. مثل قذف

- ❖ بنابراین هرگاه فردی ادعا کند که فلانی به من نسبت زنا داده است یعنی مرا قذف کرد و بینه ای نداشته باشد و آن شخص منکر باشد در این حالت قسم متوجه منکر نمی شود چنان که متوجه مدعی نیز نمی شود.

❖ نکته: اگر دعوا مرکب از حق الله و حق الناس باشد مثل سرقت در این حالت

- نسبت به حق الناس قسم ثابت کننده است.
- نسبت به قطع امکان ثابت کننده نیست چون حق الله است.

مستحب است قاضی قبل از قسم

❖ قسم خورنده را به جهت عظمت الهی تشویق کند که قسم نخورد حتی اگر صادق باشد.

❖ او را از عذاب الهی بترساند چنانچه قسم دروغ باشد.

روایت شده است

❖ هرگاه کسی قسم دروغ بخورد کافر شده است و بداند کسی که قسم دروغ می خورد او به جنگ با خدا رفته است.

سوگند دروغ

❖ آبادی ها را آنچنان ویران می کند که کسی از اهلش باقی نماند.

اگر

❖ هر مالی تحت استیلا مخفی باشد یا در ید کسی باشد ← حکم به مالکیت وی می شود.

خواه آن مال

➤ از عین باشد.

➤ و یا منفعت باشد.

➤ و یا حقوق باشد.

➤ و یا غیر از این موارد باشد.

❖ مزرعه وقفی در ید کسی باشد و او ادعا کند فعل متولی آن هستم حکم به همان ادعا می شود (یعنی مال وقفی است و او متولی

آن است.)

❖ در دلالت ید بر مالکیت، و مواردی شبیه آن همانند تصرفات وقفی، حتماً صاحب ید در آن تصرفات مالکانه را داشته باشد.

➤ پس اگر کسی در ید وی باشد حکم می شود که او مالک است، هر چند تصرفی در آن نکرده باشد.

❖ خود صاحب ید ادعای مالک بودن آن را بکند.

➤ پس اگر چیزی در ید وی باشد و سپس بمیرد و معلوم نباشد که مال وی بود و ادعای مالک بودن هم از وی شنیده

نشده باشد ← حکم می شود به مالک بودن وی و سپس مال ورثه وی می شود.

❖ **نکته:** در دلالت ید بر مالکیت شرط است که صاحب ید اعتراف به مالک نبودن نکرده باشد.

➤ ظاهراً باید قسم به مالکیت آنچه در ید اوست، بشود هر چند خود وی نداند که آیا مالک هست یا خیر.

➤ هرگاه صاحب ید اعتراف نماید که نمی دانم این مال، مال من است یا خیر باز حکم می شود این مال از آن وی است. این حکم نافذ است.

✓ هم نسبت به خودش

✓ و هم نسبت به دیگران

هرگاه مال فردی در ید دیگری باشد چه کسی مالک است؟

❖ آیا «وکیل» امین و یا مستاجر وی است. ➡ در این حالت حکم به ملکیت فردی می شود.

➤ علت: چون ید امین، وکیل و مستاجر ید اوست.

❖ یا اقرار به صاحب بودن می کند و می گوید مال، مال مغضوب است.

➤ در این حالت فردی دیگر اعتراف غصب را دروغ می خواند و مدعی است که مال وی است.



در این حالت در مالک بودن مغضوب یا مدعی جدید، جای تامل است. هر چند مالک بودن مغضوب خالی از قوت نیست.

❖ اعتراف به غاصبانه بودن ندارد و یا یدش غاصبانه نیست.

➤ در این حالت حکم می شود که زید بر آن شی ید دارد و مالک است.

هرگاه شی در ید دو نفر باشد.

❖ امام خمینی (ره) معتقدند:

➤ ید هر کدام بر نصف مال ثابت است و حکم می شود هر کدام مالک نصف آن هستند و

❖ دیدگاه ضعیفی می گوید

➤ ممکن است ید هر دو نفر بر تمام مال باشد. بلکه ممکن است یک شی واحد در مالک بر تمام آن مال به نحو مستقل

داشته باشد.

در دعوی دو نفر بر سر مال چه کسی مالک است؟

❖ گاه مال در ید یک نفر است.

- در این حالت قول صاحب ید با سوگند مقدم است.
- فردی که ید ندارد برای ادعای خود باید بینه بیاورد.

❖ گاه در ید هر دو است.

- هر کدام نسبت به نصف آن مدعی و نصف دیگر منکر است، چون هر کدام بر نصف آن ید دارد.
- در این حالت اگر هر دو ادعای همه آن مال را دارد باید نسبت به نصف آن
- ✓ که مدعی است بینه بیاورد و نسبت به آن نصفی که در یدش است، سوگند بخورد.

❖ هرگاه در ید ثالث است:

- در این حالت یا دعای یکی از دو فرد معین را تصدیق می کند و مثلاً می گوید، مال الف است نه ب
- ← آن فرد تصدیق شده، صاحب ید می گردد

منکر و طرف مقابل مدعی

➤ یا هر دو تصدیق می کند

- این تصدیق یا به گونه است که تمام عینی برای هر یک از آن دو است .
- ← این تصدیق لغو و باطل است و مورد از مواردی می شود که کسی در آن ید ندارد.
- یا به گونه ای است که هر دو در آن شریک هستند.
- ← در این حالت مورد از مواردی است که هر دو در آن ید دارند.

➤ دو یا یکی از آن دو را به صورت نامعین تصدیق می کند و مثلاً می گوید یکی از این دو نفر مالک آن هستند.

- ← در این حالت بعید نیست که قرعه زده شود و اسم هر کدام خارج شد قسم می خورد و مال را به وی می دهند.
- یا هر دو را تکذیب می کند. آن دو حق دارند ثالث را قسم دهند .

❖ گاه مال نه در ید آن دو مدعی است و نه در ید ثالث ← بینه نداشته باشند و قرعه زده می شود.

هرگاه مدعی اقامه به بینه کند و عین را از منکر بگیرند

❖ چنانچه مدعی علیه بینه اقامه کند مبنی بر آنکه آن عین فعلاً ملک او است.

در این حالت عین را از مدعی اول پس می گیرند و به مدعی دوم می دهند.

❖ **نکته:** هرگاه مدعی علیه ادعایش این باشد که در زمان طرح دعوا از سوی مدعی اول این ملک من نبود آیا حکم قاضی نقض می شود ← خیر حکم اول نقض نمی شود.

اگر زن و مرد در مورد وسایل خانه نزاع کنند.

❖ آنچه از لوازم اختصاص مردان است، برای مرد است.

➤ مثل: شمشیر، لباس و سلاح های مردانه

❖ آنچه از لوازم اختصاصی زنان است، برای زن است.

➤ مثل لباس های زنانه، چرخ خیاطی که زنان استفاده می کنند.

❖ و لوازمی که عمومی است، مال هر دو محسوب می شود و در آن شریک هستند.

هرگاه

❖ **مرد ادعا کند آنچه مختص زنان است مال من است در این حالت**

➤ زن مدعی علیه محسوب می شود.

➤ و چنانچه بینه نیاورد، مرد باید سوگند بخورد.

❖ **زن ادعا کند آنچه مختص مردان است مال من است.**

➤ در این حالت زن مدعی می باشد و باید بینه بیاورد.

❖ **لوازم مشترک باشد و هیچ کدام بینه نداشته باشند.**

➤ هر دو سوگند می خورند و بین آن دو تقسیم می شود.

❖ **نکته:** این احکام در صورتی است که مال در ید هیچ کدام نباشد.

❖ **نکته:** هرگاه وسیله ای که مختص زنان است در نزد مرد باشد یا صندوق مرد باشد ← مرد

صاحب ید می باشد و دیگری باید بینه بیاورد.

شرط نیست

- ❖ در آنچه که برای مردان یا زنان است علم به اینکه هریک از آنها چیزی را که مال وی است استعمال کرده و یا از آن استفاده نموده است.
- ❖ که حتماً باید احراز گردد از آنها نسبت به مال خاص خود یو و تسلط داشته باشد.
- ❖ بعید نیست حکمی را که در مورد زوجین وجود دارد در مورد دو شریکی که در یک خانه باهم زندگی می کنند مثل آنکه یکی فقیه باشد و دیگری تاجر جاری باشد.

در تعارض بین ید کنونی باید سابق یا مالکیت سابق

- ❖ ید کنونی مقدم است.
- ✓ مثال: اگر چیزی اکنون در ید زید باشد ولی همین کسی در گذشته در ید عمرو بوده است یا مالک عمرو بوده است .
- ✓ حکم می شود که ملک زید است.
- ✓ و عمرو باید بینه بیاورد، اگر بینه نداشت زید حق دارد سوگند بخورد.
- ❖ اگر زید اقرار کند که این مال سابقاً ملک عمرو بوده است و به نقل قانونی (مثل بیع و هبه و ...) به وی منتقل شده است.
- در این حالت دعوا منقلب می شود.
- زید مدعی می شود و باید بینه بیاورد و عمرو منکر که سوگند با او است.
- ❖ هرگاه زید اقرار کند که مال سابقاً ملک عمرو بوده است ولی در مورد انتقال سکوت نماید، در این حالت نیز :
- زید مدعی می شود و عمرو منکر
- علت: چون لازمه این اقرار ادعای انتقال است.
- ❖ هرگاه عمرو بینه اقامه کند
- که این مال سابقاً ملک وی بوده است و یا حتی حاکم علم پیدا کند که قبلاً مال عمرو بوده است در این حالت، ید کنونی زید حاکم است و صاحب ید منکر است و قول او مقدم می شود.
- ید کنونی زید ید غاصبانه است، یا از عمرو عاریه و یا امانت گرفته است. در این حالت، ظاهراً ید کنونی زید ساقط می گردد و قول صاحب بینه (عمرو) مقدم می شود.

هرگاه دو طرف دعوا هر دو بینه داشتند و تعارضی کنند، کدام مقدم است؟

❖ یا مال در ید یکی است و دیگری ید ندارد. در این حالت :

- ۱. بینه خارج (یعنی فردی که مال در یدش نیست و مدعی است که مال وی است). بر بینه داخل (یعنی صاحب ید) مقدم است. چون به اعتبار قاعده مقدم آن بینه خارج بر داخل عمل می شود.

❖ **نکته:** بینه داخل (صاحب ید) توجه نمی شود هر چند تعداد شاهدان بیشتر یا عادل تر و بهتر باشند.

❖ ۲. یا مال در ید هر دو است در این حالت:

- حکم می شود که مال بین آن دو تقسیم شود و به مقتضای قاعده تقدیم بینه خارج بر داخل باید حکم به نصف _ نصف گردد.

❖ ۳. یا مال در ید ثالث است و یا در ید هیچکدام نیست.

- در این حالت ظاهراً هر دو بینه ساقط می گردد و مراجعه شود به
- ✓ سوگند
 - ✓ یا حکم به نصف _ نصف
 - ✓ و یا قرعه

❖ **نکته:** این مسئله (مسئله ۸) با همه حالت هایش تماماً از حیث روایات و اقوال در نهایت ارتجال است جز حالت اول که مال در ید یکی قرار دارد، بعید نیست که صحیح باشد.

انشاء حاکم برای اجرا

❖ زمانی موثر است و موجب فیصله یافتن دعوا می شود که به نحو لفظی انشاء گردد.

❖ انشاء به صورت گفتن اعتبار ندارد.

- پس اگر یک قاضی برای قاضی دیگر نامه بنویسد که اینگونه حکم صادر شد و مقصودش حکم با همین نوشتن باشد، اعتبار ندارد.

❖ اگر انشاء کتبی باشد، برای آن قاضی، اجرای آن جایز نیست، هر چند یقین داشته باشد که نامه توسط خود قاضی نوشته شده است و به قصد او یقین داشته باشد.

نحوه رسیدن حکم قاضی اول به قاضی اجرای احکام بعد از آنکه لفظاً اشتباه نمود.

- ❖ یا به کتابت است که هیچ اعتباری ندارد و حتی یقین داشته باشد که قاضی اول صادر کرده است.
- ❖ یا زبانا و شفاهی است
- این شفاهی یا از باب شهادت دادن است که در این صورت باید شاهدی دیگر نیز به همراه قاضی شهادت دهد
- یا آنکه قاضی دوم در مجلس انتشار حکم حاضر باشد که از محل بحث خارج است.
- ❖ و یا شهادت دو شاهد عادل است. شهادت قبول و اجرای آن واجب است.

❖ **نکته:** هرگاه از طریق تواتر یا قرائن قطعی و اقرار طرفین یقین پیدا کرده است، واجب است اجرا نماید.

اثر حکم قاضی دوم (قاضی اجرای احکام)

- ❖ حکم قاضی اول نسبت به حکم قاضی دوم نسبت به آن واقعه بی ارتباط است.
- **علت:** چون با همان حکم اول دعوا فیصله پیدا کرده است و حکم قاضی دوم جنبه اجرا و امضاء دارد.
- ❖ از جهت اصل واقعه حکم قاضی دوم هیچ اثری ندارد.
- ❖ اجرا یا عدم اجرا حاکم دوم پس از تمام شدن موازین قضا توسط قاضی اول برابر است.
- ❖ حاکم دوم نمی تواند در مورد واقعه ماهیت دعوا حکمی صادر کند.
- **علت:** چون از واقعه آگاه نیست.
- **و موازین قضا نزد وی محقق نشده است.**

معیارهای شرعی رسیدن حکم حاکم اول به دوم

- ❖ هیچ فرقی ندارد که در رد دعوا حق الله باشد یا حق الناس مگر در مورد رسیدن حکم به وسیله بینه باشد.
- در این حالت در حق الله جایز نیست.

در جایز بودن شهادت بینة و همچنین در قبولش

❖ شرط نیست

- علاوه بر شرایطی که در سایر موضوعات می باشد، حاکم دو نفر را شاهد بر حکم قضاوت خود بگیرد.
- در قبول شهادتشان، حکم آن دو را شاهد بر حکم گرفته باشد.

❖ شرط است.

- دو شاهد دیده باشند که حاکم این گونه حکم کرده است، حتی دیدن هم لازم نیست. بلکه اگر یقین به حکم حاکم داشته باشد، کافی است.

هرگاه شخص قاضی اول خود برای دو شاهد بدون آنکه در مجلس خصومت حاضر بوده باشند همه خصوصیات طرفین و حکم رایان کند آیا قبول است؟

❖ برخی فقها:

- بله قبول است.
- علت: چون اخبار (خبر دادن کافی) همانند حکمش (که انشاء است) نافذ است.

امام خمینی (ره):

- قبول نیست مگر آنکه شاهد عادل دیگر به حاکم اول ضمیمه گردد. (دو شاهد عادل شوند که یکی از آنها قاضی اول است).
- اگر حاکم اول بعد از آنکه حکمش را در مجلس خصومت انشاء نمود یکبار هم در حضور دو شاهد حکم را صادر نماید جواز شهادت به صورت :

- ✓ مطلق مشکل بلکه مختص ماست.
- ✓ قصد جایز است اما انشاء آن توسط حاکم دوم مشکل بلکه ممنوع است.

در تمام آنچه گفته شد

- ❖ فرقی نیست که دعوا حضوری بوده باشد یا غیابی.
- ❖ تحمل شهادت، اداء شهادت و شرایط قبولی یکی نیست، فرقی بین حضوری و غیابی بودن دعوا نیست.
- ❖ وظیفه شاهدان در هر دو حکم حضوری و غیابی یکی است.
- مثل: حفظ کردن همه خصوصیات مدعی و مدعی علیه و شی مورد ادعا به گونه ای که ابهامی نباشد.
- حفظ تمام خصوصیات دو شاهدی که مدعی آورده، هم از حیث حکم حضوری و هم غیابی.

هرگاه امر بر حکم دوم مشتبّه شود.

- ❖ قاضی دوم حکم را متوقف می کند تا شاید شاهدان خاطرشان بیاید و یا با شهادت دو شاهد دیگر مسئله روشن می گردد.

اگر حکم اول بعد از صدور حکم

- ❖ بمیرد یا مجنون گردد، این تغییر حال (موت و جنون)
- ضرری به حکم حاکم اول وارد نمی سازد.
- حاکم دوم می تواند حکم را اجرا کند.
- ❖ فاسق گردد. برخی فقها گفته اند :
- به حکم حاکم اولی که فاسق شد، عمل نمی شود.
- قاتل به تفصیل شدند، اگر فسق
- ✓ قبل از انفاذ حکم ظاهر شود، به حکم حاکم اول عمل نمی شود.
- ✓ پس از انفاذ باشد به حکمش عمل می شود.
- ❖ امام خمینی (ره) : در هر صورت (موت و جنون و فسق حاکم اول) به حکم او عمل می شود.

مدعی علیه نزد حاکم دوم

❖ یا اقرار می کند که محکوم علیه او است. حاکم وی را ملزم به اقرارش می کند.

❖ یا انکار می کند.

➤ در این حالت شاهدان شهادت می دهند که محکوم علیه همین شخص است، انکار مدعی علیه مسموع نیست.

➤ یا شاهدان مشخصاتی را بیان می کند که کاملاً با شخص منکر منطبق است. منکر ملزم به حکم می شود.

➤ یا شهادت شاهدان بر مشخصات به گونه ای است که با خصوصیات منکر منطبق است. در این حالت قول منکر بر

انکار با سوگند قبول است، مدعی باید بینه بیاورد که او محکوم علیه است.

تقاص از مال بدهکار

❖ جایز نیست.

➤ اگر بدهکار حق خود را انکار نمی کند و در پرداخت آن تاخیر نمی کند.

➤ هنگام مطالبه آن را پرداخت می کند.

❖ جایز است.

هرگاه طلبکار واقعاً حقی بر دیگری داشته باشد، خواه این حق عین باشد یا دین باشد یا منفعت و بدهکار بدهی خود را انکار کند

یا مطالبه می کند. (یعنی امروز و فردا می کند).

❖ جایز نیست.

➤ هرگاه انکارش به این دلیل باشد که واقعاً اعتقاد دارد که حق با اوست.

➤ یا انکارش به این خاطر است که واقعاً نمی داند حق با او طلبکار است.

❖ نکته: اگر بدهکار غاصب بود و اکنون به خاطر فراموش کردن منکر گردد ظاهراً تقاص جایز است.

اگر طلبکار یعنی معین را طلب دارد.

❖ یا ممکن است بدون مشقت و بدون ارتکاب محذور (عمل غیر شرعی و غیر عقلی) عین مال خودش را بگیرد. در این حالت

تقاص از سایر اموال بدهکار جایز نیست.

❖ یا ممکن نیست عین مال خودش را بگیرد. تقاص از سایر اموال بدهکار جایز است.

➤ در صورتی که تقاص جایز است با همجنس مالش وجود دارد می تواند به میزان عین مال خودش بردارد.

➤ یا همجنس مالش وجود ندارد، جایز است به مقدار قیمت عین مال خودش از مال او بردارد.

➤ اگر امکان نداشته باشد به مقدار قیمت عینی از مالش بردارد، می تواند مال بدهکار را بفروشد.

اگر طلب مال مشخص باشد.

❖ احتیاط اقتضاء می کند همان جنس طلب خودش را بردارد.

مثال: اگر طلب گندم بود و به عین گندم خودش دسترسی ندارد، به میزان گندم خودش از گندم بدهکار بگیرد و تقاص نماید.

❖ در صورتی می تواند از کالای غیر همجنس خودش بردارد. مثلاً به جای گندم، عدس بگیرد که :

➤ امکان گرفتن جنس مالش نباشد.

➤ گرفتن جنس مالش همراه با مشقت و حدود (عمل غیر شرعی) باشد.

اگر گرفتن عین مال

❖ از غاصب

➤ با مشقت باشد، ظاهراً تقاص جایز است.

➤ با محذور (عمل غیر شرعی) ممکن باشد.

✓ مثال: بدون اذن بدهکار وارد خانه اش شود یا قفل را بشکند، تقاص جایز نیست.

❖ از غیر غاصب در صورت محذور (عمل غیر شرعی) باشد



ظاهراً تقاص جایز است اگر بگوئیم در صورت انکار به خاطر عذر تقاص جایز باشد.

هرگاه نوع طلب دین باشد.

❖ در صورت انکار مدیون

❖ و یا معاطله نمودن مدیون، (امروز و فردا کردن) تقاص از مال بدهکار جایز است، هر چند بتوان با مراجعه به حاکم حق خویش

را بگیرد.

اگر تقاص برای حق خویش

❖ مستلزم تعریف بیش از حق خود باشد ← تقاص جایز است.

➤ در این حالت مقدار زیادی را باید مالککش (بدهکار) برگرداند

➤ و اگر میزان زائد تلف شد، تقاص کنند. ضامن نیست مگر تعدی و تفریط و یا تاخیر در رد کرده باشد.

گرفتن حق

❖ یا متوقف بر فروختن مال بدهکار است.



در این حالت جایز است بفروشد و آن بیع صحیح است و مقدار زاید را باید برگرداند.

❖ **نکته:** طلبکار نمی تواند با قیمت کالای فروخته شده، مقداری از جنس خودش را بخرد و سپس آن را از بابت تقاص بردارد.

ذمه مدیون با تقاص طلبکار بری می شود این حق

❖ یا از نوع دین است که این حق دینی

- یا مثلی است و اگر مثل حق خود را بگیرد، مدیون بری الذمه می شود.
- مثال: تقاص یک خروار گندم به جای یک خروار گندمی که خود داده است.
- یا قیمی است. هرگاه به مقدار قیمت تقاص نماید، مدیون بری الذمه می شود.

❖ یا عینی است. این عین

- یا مثلی است و چنانچه طلبکار مثل آن مال را تقاص نماید، مدیون از باب معاوضه قهری بری الذمه می شود.
- یا قیمی است مانند اسب، هرگاه طلبکار به یمزان قیمت مال خود از مال مدیون بگیرد و بعید نیست از باب بدل چگونه باشد.

آیا از مال ودیعه که مدیون نزد طلبکار گذاشته است می توان تقاص نمود.

❖ اقوی: آن است که تقاص جایز است هر چند مکروه است.

❖ احوط: آن است که جایز نیست.

آیا در جائی که طلبکار یقین به طلب خویش ندارد و مدیون جاهل باشد، می تواند تقاص کند؟

❖ خیر مشکل است.

احتیاط آن است که نزد حاکم مطرح کند.

مثال: هرگاه طلبی داشته باشد، اما احتمال دارد که دین خویش را گرفته باشد، تقاص جایز نیست.

تقاص از مال مشترک

- ❖ جایز نیست مگر به اذن شریک باشد.
- در این حالت اگر بدون اذن شریک تقاص کند.
- تقاص صحیح است.
- و کفیل گناه کرده است.
- ❖ اگر مال بدهکار به میزان حق طلبکار یا کمتر از حقش باشد.
- تمام آن برای طلبکار می شود.
- و طلبکار با شریک بدهکار، شریک می شود.
- ❖ بیشتر از حق او باشد هر سه نفر شریک می شوند.

نکته: اگر طلبکار بخواهد سهم خود را از مال مشاع جدا کند باید با رضایت شرکا باشد.

تقاص جایز نیست اگر

- ❖ طلبکار از مطالبه کردن خجالت بکشد.
- ❖ و یا از مطالبه کردن بترسد.
- ❖ شک دارد چنانچه مطالبه نماید بدهکارا نکار کند یا باطله کند.

هرگاه مال بدهکار به حق دیگران تعلق داشته باشد.

❖ گرفتن آن از باب تقاص جایز نیست.

✓ مثال: حق رهن

✓ یا میتی که اموالش نسبت به دیونش (بدهی هایش) کافی نباشد.

شخص غیر نمی تواند به جای طلبکار تقاص نماید، مگر

❖ ولی طلبکار

❖ وکیل طلبکار

نکته: پدر صغیر یا مجنون یا سفیه و نیز حاکم در مواردی که (پدر و حاکم) که ولایت دارند که می توانند برای آنان تقاص می کنند.

هرگاه طلبکار به بدهکار بدهی داشته باشد.

❖ چنانچه بدهکار در پرداخت بدهی خودش کوتاهی یا انکار می کنند. طلبکار می تواند از باب تقاص طلب خود را بابت بدهی

محاسبه کند.

❖ هرگاه بدی و طلب

➤ به یک اندازه یا بدهی کمتر از طلب باشد، بدهکار بری می شود.

➤ به یک اندازه نباشند و بدهی بیش از طلب باشد به میزان طلبش بری اند، می گردد.

تقصا از مال كسانی كه خمس و زكات بدهكارند.

- ❖ توسط فقرا و سادات جایز نیست مگر به اذن حاکم شرع
- ❖ توسط خود حاکم جایز است.

تقصا از مال غاصبی كه ملك وقفی را غصب کرده اند.

- ❖ توسط حاکم جایز است كه منافع وقف را تقصا كند.
- ❖ توسط غیر حاکم جایز نیست.
- ❖ حال اگر غاصب نمی داند كه ملك وقفی است و یا معاطله می كند و امکان گرفتن منافع وقف از غاصب وجود ندارد.

➤ در این حالت آیا حاکم می تواند از سایر اموال غاصب بگیرد؟

دو وجه دارد؟

✓ جایز نیست.

✓ جایز است.

- ❖ در صورت جایز بودن و حاکم اموال دیگر غاصب را بگیرد، جایگزین مال وقفی كند و غاصب از انكار خویش برگردد.

➤ در این حالت آیا موقوفه به وقفیت بر می گردد، یا آن مال همچنان وقف می ماند؟

امام خمینی (ره) معتقدند موقوفه به وقفیت بر می گردد و مال وقف شده غاصب از مصادیق وقف منقطع الاجراست تا زمانی كه رجوع نشده، وقف است و بعد از رجوع دوباره ملك می شود.

تقاص

❖ به صرف نیت کردن بدون آنکه از مال غاصب اخذ کند یا بر آن مال بدهکار مسلط گردد، حاصل نمی شود.

➤ مگر در حالت تهاتر، یعنی طلبکار به بدهکار بدهی داشته باشد و بخواهد طلب و بدهی خودش را با بدهکار محاسبه و تهاتر نماید.

اگر طلبکار نیت تقاص داشته باشد، بدون آنکه اقدام کند در این حالت طلبکار نمی تواند

❖ آن مال را ملک خود کند و به صرف نیت مالک آن نمی شود.

❖ مالی را که از او در دست غیر او هست از باب تقاص بفروشد.

اذن حاکم نیاز نیست.

❖ برای تقاص

❖ و نیز اقرار مال تقاص شده

هرگاه تقاص کننده در تقاص دچار اشتباه موضوعی یا حکمی شده باشد، تقاص کننده مکلف است.

- ❖ عین را در صورت بقا رد کند.
- ❖ اگر عین تلف شده باشد.
- مثلی باشد، مثل آنرا باید بدهد.
- قیمی باشد، قیمت آنرا باید بدهد.
- ❖ چنانچه ضرری وارد کرد باید غرامت آن را بپردازد.
- ❖ هرگاه معلوم شود آنچه را که گرفته مال بدهکار نبود بلکه مال دیگری بوده است، باید آنرا به مالکش برگرداند و در صورت تلف شدن، عوض آن را باید بدهد.

تقاص جایز است.

- ❖ از هر حقی که باشد.
- ✓ مثال: به عنوان نمونه عینی را طلب دارد، اما می تواند از منافع مال بدهکار تقاص کند و نیز عکس آن، مثلاً منفعتی را طلب دارد می تواند از عین تقاص کند.

تقاص

- ❖ وقتی جایز است که طلبکار ادعای طلب خود را نزد حاکم مطرح نکرده باشد و حاکم او را سوگند نداده باشد.
- ❖ جایز نیست. پس از سوگند منکر و چنانچه تقاص کند مالک آن نمی شود.

دعا در زمان تقاص

❖ امام خمینی (ره) مستحب است و اینگونه دعا کنند یعنی این مال را به جای مالی که از من گرفته است بر می دارم و قصد

خیانت یا ظلم ندارم.

❖ برخی فقها: واجب است و این قول احوط است.

اگر

❖ ضامن مالی که بین دو نفر مشترک باشد را غصب نماید، هریک از دو شریک جداگانه به میزان سهمشان می توانند تقاص کنند.

❖ دو نفر به صورت مشترک از فردی طلب داشته باشند و او دین را نپردازد، در این حالت هر یک از آن دو به مقدار طلبش می تواند تقاص کند خواه به همجنس باشد یا غیرهمجنس.

❖ فرد طلبکار مرد و دو ورثه داشته باشد.

➤ در این حالت اگر بدهکار تنها سهم یکی از دو فرزند را منکر گردد، همان یک ورثه به میزان حق خود می تواند تقاص کند.

➤ و اگر بدهکار سهم هر دو را منکر گردد در این حالت هر دو به میزان حق خودشان می توانند تقاص کنند.

نکته: وقتی هر کدام به تنهایی تقاص نمود، آن دیگری شریک وی نمی شود.

در جایز بودن تقاص بین اقسام حقوقی مالی تفاوتی نیست.

❖ پس اگر طلبکار از بدهکار بابت دین، رهن گرفته باشد و بدهکار آن وثیقه را از وی غصب کند.

در این حالت طلبکار می تواند عینی دیگر از اموال بدهکار بگیرد و وثیقه قرار دهند.

هرگاه بدهکار دین خود را ادا نکرده باشد، طلبکار می تواند آن عین را بفروشد و از بهای آن طلب خود را بگیرد.

❖ و نیز فرقی نیست بین دیون اینکه

➤ ناشی از قرض باشد.

➤ یا ضمانت باشد.

➤ یا ودیعه باشد.